

فرنگیان قرار نموده و دستها و تنها را بزرگ که بکلافی آن تپ
در جلد دهند و ستان بنود بدست آمد و سلطان از آنجا بصل
بجایان بزرگسایند و بغیریت تسخیر جتور از دیپ بکتابت
و از آنجا احمد آباد آمده زیارت شیخ کرام و آبای عظام نموده
شکر جمع آورده با توپ خانه دیپ و کرات متوجه جتور شد
و درین وقت محمد زمان میرزا از حضرت همایون بادشاه
فرستاده با و التجا آورد و چون به جتور رسید رانایا حصار
شد و ایام محاصره سه ماه استداد یافت و اکثر اوقات
از طریق مردان مرد و مستعدان جنگ و نیز دهمیدان
خرامیده حق شجاعت او را بگرداند و در غایت اوقات
ظفر و فیروزی با کجراتیان بود و اخرا لاهر رانایا از راه عجزه
اکتسار و رانده پیشکش بسیار داد و تاج و کمر مرصع که از
سلطان محمود و منی حاکم مانده گرفته بود با قبیل و اسپ
جندی فدای جان خود کرده سلطان را بکجرات باز
کردانید و این فتح و آمدن محمد زمان میرزا و اجتماع اولاد
سلطان بهلول لودی در خدمت او باعث غرور
و موجب آن گردید که حضرت محمد همایون بادشاه علیه
جانب تحریک دهد و بیست اسب و این اراده تاتار خان
بن علد و الدین بن سلطان بهلول را به شجاعت و

و شهادت از اقربان خود ممتاز بود و تربیت نموده کسی کرد
 رز به برهان الملک حاکم قلعہ ریشہور تسلیم نمود با اتفاق و
 استصواب او تاتار خان صرف شکر نایب و در ایام معدود
 قریب پچہل ہزار سوار بر تاتار خان جمع شد و با طرف
 مملکت جنت اشینی آغاز تراجعت کرد و در سنہ اصدی
 در بعین و شعیب مکرر خطوط حضرت بادشاہ ہمایون بر سلطان
 بہادر و روایت اتفاقا درین ایام سلطان بہادر
 باز بقصد تسخیر قلعہ جتور شکر سار و اسباب قلعہ کمری متوجہ شد
 چون در بای قلعہ جتور خبر گشتہ شدن تاتار خان و توجہ حضرت
 اشینی سموع او شد بغایت مضطرب گردید و قریب ہشت
 در میان انداختہ رای اکثر امراء بران قرار گرفت کہ ترک
 محاصرہ نمودہ بجنگ بایدرفت و صدر خان کہ بزرگ ترین امرا
 بود معروض داشت کہ چند روز اینجا توقف نمودند تا سلطان
 بہادر در سلاطین طرح انداختہ قہرا جہر قلعہ جتور را گرفتہ چون
 بسیار بقتل رسانید و چون خاطر از مہمات فتح جتور جمع نمودہ
 متوجہ جنگ حضرت ہمایون بادشاہ گشت آن حضرت
 نیز طبل کوچ نواختہ عازم استقبال او گردید و در نواحی
 قلعہ مند سور غلامی قریبین اتفاق افتاد و ہنوز ضمیمہ شدہ
 بودند کہ سید عالی خان و خراسان خان کہ ہر اول سلطان

بها در بود و معروض داشت که توپ و تفنگ در جنگ صاف بکار نمی آید
و توپ خانه که درین سرکار جمع آمده معلوم نیست که بعد نصیر روم دیگری
داشته باشد و برین تقدیر صلاح آنست که بر دوش که خندق
زده هر روز طرح جنگ انداخته شود و جوانان شوخ از لشکر
مغول در اطراف اردو خواهد تاخت و بعرب توپ و تفنگ
هلاک خواهد شد و حضرت جنت اشیا فی همایون بادشاه تاج
قلعه مند و تعاقب فرموده در راه مردم بسیار بقتل رسیدند و سلطان
بها در در سده و حصاری شد و بعد از مدتی هند و بیک قوی بچین
و جمعی دیگر از امرا مغول از مرز جل بفسد زمین قلعه برآمدند و سلطان
بها در از کینایت سپاه تازه زور گرفته به بندر میرفت
و آن حضرت جنت اشیا فی تدبیری که دو قایم آن حضرت تفصیل یافته
قلعه را متصرف شدند و اختیار خان کریمه بقلعه ارک که آن را مویا
گویند پناه برده و آخر زینهار خواسته شرف خدمت دریافت
و چون بمنزله قضای و کمالات از سایر امرا کجرات امتیاز داشت
در سلک ندیمان مجلس خاص انظام پذیرفت و خزان سلطین
کجرات که بعمرای دراز کرد آورده بودند بتصرف در آمد و در
به سبب بر لشکریان تقسیم فرمودند و بواسطه آنکه غنایم بسیار است
لشکریان جنت اشیا فی افتاد و بکس در آن سال به تحصیل ولایت
شویه نشد و در اوایل سنه اثنی و در بعین و شمایه با وجودی که حضرت

جنت اشبانی و جانباز تشریف داشتند عیاض غایای کجرات متواتر بسلطان
 بهادر رسید که اگر کسی از متعلقان خود را تحصیل مال تعین فرمایند مالواجمی بخانه
 رسانیده خواهد شد سلطان بهادر و عماد الملک غلام خود را که بمنزله شجاعت
 و حسن تدبیر انصاف داشت با شکر بسیار تحصیل ولایت فرستاد و عماد الملک
 در جمع سپاه شده چون بظاهر احمد آباد فرود آمد بقولی پنجاه هزار کس بر
 گرد آمده بود و از انجا اعمال را با اطراف و نواحی برسم تحصیل فرستاد چون
 این خبر حضرت جنت اشبانی رسید محافطت خرابی را بتردی بیک
 خان که یکی از امرای بزرگ و معتمد علیه بود فرموده متوجه احمد آباد گردید
 و مرزا عسکری را با یاد کار ناصر الدین مرزا و میرهند و بیک بمنزل از خود
 بیشتر روان ساختند و در نواحی محمود آباد که دوازده کوهی احمد آباد است
 مرزا عسکری را با عماد الملک محاربه صعب اتفاقا افتاد و عماد الملک شکست
 یافت و کجراتی بسیار بقتل رسید بعد از آن حضرت جنت اشبانی بظاهر
 احمد آباد نزول فرموده زمام حکومت انجا را عسکری و بن کجرات بیاورد
 ناصر مرزا و بهر وجه بقاسم حسین سلطان و پیرو دره بهند و بیک قلع بن
 و جانباز تشریف بیک خان سپرده خود به برهان پور تشریف
 بردند و از انجا بمنند و متوجه شدند و درین اثنا خان شیرازی که یکی از
 امراد سلطان بهادر بود جمعیت بهم رسانیده نوساری را متصرف شد
 و در وی خان از بند صورت با خان جهان پیوسته متوجه بهر وجه شدند قاسم حسین سلطان
 طاقت مقاومت نیاورده به جانباز تشریف دی بیک خان رفت و در کل کجرات

خلل و فترت شد و درین وقت غضف که از امراء میرزا عسکری بود گرفته پیش
سلطان بهادر رفته او را بآمدن احمد آباد ترغیب نموده و تفصیل این
اجمال بجل خود مذکور گشته و جمیع امرا بعد تروی بیک خان در احمد آباد جمع شدند
و سلطان بهادر عازم کجرات کردید عسکری مرزا و یار و کار نامر مرزا و سایر
امرا با یکدیگر چنان کنکاش دیدند که چون مقاومت سلطان بهادر متغیر مل
متعذر است و حضرت جنت اشیا بی بند و توقف دارند صلاح است
که خزانه جانباز را بدست آورده متوجه اگره شوند و آن حدود را تصرف
در آورده خطبه نام عسکری مرزا بخوانند و منصب وزارت بهند و بیک متعلق
باشد و مرزایان و کره را که میخواسته باشند متصرف شوند و برین قرارداد
که کجرات را که بچندین شغف و رنج گرفته بودند را یکسان از دست داده متوجه
جانباز شدند و تروی بیک خان براراده فاسد مرزایان و امرا اطلاع یافته
درستواری حصار کوشید و از آنجا بجانب مالوه کوچ کرده شروع در پیچودن
بادیه بنی ناموسی کرد و سلطان بهادر ده روز در جانباز توقف نموده
بضبط و ربط مهمات آن ناحیه پرداخت و چون در زمان استیلا کی
از عجز و در ماندگی خود از فرکیان مدد خواسته بود و یقین میداشت
که آن جماعه خواهند رسید و بملا خطه آنکه بنا در کجرات خالی است سبدا
بصرف فرنگ در آید از جانباز بولایت سورت و جونا که متوجه
کردید که بعد از آمدن آن گروه بهر طریق که داند و چند روز در آن
حدود بسیر و شکار پرداخته بود که خبر رسیدن پنج شش هزار فرنگی و غریبه

وان جماعه چون نزدیک بندر دیب رسیدند و خبر استقلال سلطان بهادر
و مراجعت حضرت جنت اشیا شنیدند از آمدن خود نادم و بشمار گشتند
و اتفاق نمودند که بهر حیل میسر شود بندر دیب را مستغرق شوند و در
ایشان بمقتضای مصلحت تمارض نموده خبر بیماری خود را شایع ساخت
و غرضش آن بود که سلطان بهادر ملامت کنند و سلطان مکر کس طلب
فرستاد و جواب شنید اخراج الامر بتصور آنکه فرنگیان از و ملاحظه دارند خود
باندک مردم بجهت تسلی ایشان بر غراب سوار شده وقت و در
چون فرصت یافتند در مقام عذر در آمدند و سلطان بفرماست
در یافته خواست که بغراب خود در آید درین اثنا که از کشتی فرنگیان
بکشتی خود دور می آمد فرنگیان کشتی خود را جدا کردند و او
بکشتی فرنگیان بکشتی خود دور می آمد فرنگیان کشتی خود را جدا
کردند و او بکشتی خود نارسیده در دریا افتاد و یک غوط
خورده سر بر آورد و فرنگیان درین هنگام بفریب نیزه او را غرق
کردند و لشکر کجرات بلا توقف متوجه احمد آباد گشت و بندر دیب
بصرف فرنگیان درآمد و این واقعه در رمضان سنه ثلث وربعین
و تسعمایه رود او مدت سلطنت او یازده سال و نه ماه بود
ذکر حکومت میران محمد شاه والی اینر و برانیپور چون سلطان بهادر
درخت هستی بر سبت مخدومه جهان والد او و امرای که ملازم رکاب
او بودند از دیب متوجه احمد آباد شدند و در اثنا راه خبر رسید

که محمد زمان میرزا که سلطان بهادر در ایام فترت او را بجانب سیلی
 و لاهور فرستاده بود تا باعث خلل در هند شود و سبب نشانی
 لشکر حنفیاء کرد و از حدود لاهور برگشته با محمد آباد رسید و همان
 لحظه واقعه شهادت سلطان بهادر را شنیده بنیاد گریه
 و تاسف بسیار نموده تغییر لباس کرده اکنون بجهت رسانیدن
 تعزیت می آید چون بار دو پیوست محمد و همه جهان بدینجه
 مقدورش بود اسباب مہمانداری بخدمت مرزا فرستاده
 او را از لباس عزای برون آورد اما مرزائی سعادت مند پرستش و الله
 سلطان و نفقہ احوال برین منوال نمود که بوقت کوچ برخیزند و رختہ
 ہنفسد صندوق طلا بقول مشہور از ان میان بدر برده
 خود را بکوشہ کشید و دوازده ہزار سوار از مغول و ہندوستان
 برو جمع شدند امرا و کجرات از مشاہدہ این فتنہ بدید مضطرب
 گشتہ در تعین با و شاہ بیکدیکر مصلحت نمودند و چون سلطان
 بہادر میران سید محمد شاہ را کہ خواہر زادہ او بود
 بولایت عہد بارہ اشارت کردہ بود بکشتن ان
 بسطنت او رضا دادہ غایبانہ خطبہ و سکہ او بپس آوردہ و سران
 بطلب او فرستادند و عماد الملک را با لشکر بسیار بدفع
 محمد زمان مرزا فرستادند و سر از محمد زمان جہنک کردہ
 شکست یافت بولایت ہندو آمد و میران محمد شاہ کہ سلطان بہادر او را

تجاوب بکسر حقان مالوه و ستاده بود بعد از خطبه خواندن یک پندجم ماه
 باطل طبعی در که نشست و کسر سلطان محمود شاه بن لطیف شاه بن
 منظم شاه چون میران محمد شاه ماروتی از خرابه دنیا به معجوه عقبی خرابه
 و وارتنی بغیر محمود خان بن لطیف خان بن منظم شاه نموده بود او را در پناه
 حکم سلطان بهادر در قید میران محمد شاه می بود امرای کجرات بطلب او کس در میان
 پس محمد شاه در و ستادن او مضایقه نمود امرای کجرات استعدا و تکرار نمود
 بر متن بر بایزور قرار دادند و وی این معنی را در بایقه محمود خان کجرات و ستاد
 در دهم ذی الحجه سنه ۷۰۰ و اربعین و تسعایه محمود خان ابر تخت کجرات
 اعلان نمود و مخاطب بسلطان محمود ساضنه و احتیاجات خان کجرات
 بطلب او بر بایزور رفته بود صاحب کجرات و زمام مهاباد مملکت
 اقدار او قرار گرفت و بعد از چند ماه در سنه ۷۰۰ و اربعین و تسعایه امرای کجرات
 در قافله در بایخان عماد الملک اتفاق نموده و اختیار خان افضل او را
 و عماد الملک امیر الامرا و در بایخان را وزیر کردند و در آخر سال که در
 میان عماد الملک و در بایخان را نیز مخالفت پیدا کرد و در بایخان سلطان
 محمود را از شهر بهانه شکار بیرون برده بجانب جانیانیز رفته و عماد
 چون ازین حال آگاهی یافت در مقام جمعیت گشت دست به نبرد و عطا
 گشته و شکر بسیار فراموش کرده بجانب جانیانیز متوجه شد و بعد از دو
 کجرات اکثر سپاهیان کجرات که از روزهای کالی گرفته بودند جدا شده و
 سلطان بهیستند و عماد الملک از روی اضطرار بصلح رضا داد و درین

قرار یافت که عماد الملک بجای لا دار و بعضی ریکنات سورت که در جاکیر اوست و
 و سلطان مدار الملک احمد آباد و مراجعت و مانده و در شیع و اربعین شهاب
 و در باخان نجاب استیصال عماد الملک سلطان محمود لشکر آراست و در آن
 ولایت سورت کشت و عماد الملک نیز متجابه آمده و باز محاربه در نمود
 النجایمیران مبارک شاه حاکم اسیر و بر بانیور و سلطان محمود متجانب نمود
 بر بانیور شد و میران مبارک شاه از روی حمیت غارت منفوت و در آنجا
 با لشکر کجرات خلب کرده شکست یافت و عماد الملک نیز از آنجا کجرت
 بلوفا در شاه حاکم مالوه نیاه برد و میران مبارک شاه اکابر وقت را در
 میان انداخته و از در صلح در آمده سلطان محمود را ملازمت نمود و در میان
 از رقص عماد الملک فوت و استظهار باقیه جمع مهمات و معاملات
 مالی و ملکی را از پیش خود گرفته و غیر این عمل نمیداد رفته رفته کار بجایی رسید
 که سلطان محمود را نمونه ساخته خود با دشمنی میکرد تا آنکه سلطان در
 بشی با بقا و پر جو کبوتر باز از قلعه ارک احمد آباد بدیده بشی عالم خان بود
 که دو قلعه و دند و قه جاکیر بود و رفت عالم خان مقدم سلطان را کرد
 داشت لشکر خود را جمع آورد و چهار هزار سوار با او گردانید و در میان
 مجهول النسی امید کرده سلطان منظم شاه نایب لشکر کجرات را جمع
 ساخت و زیاده ننی جاکیر و خطاب امر را موافق ساخته متوجه دو قلعه
 عالم خان نیز در بر آورده معو که جدان و قتال گرم گشت و در حمله اول عالم خان
 مراد در باخان را شکست داده و در هیچ خاصه و در آمده و او مدتی مردا

داد و چون از میان میوه که برآمد زیاده بر پنج سوار همراه او نمانده بود و سلطان
 محمود که با فوج خود در نگاه کنده نشسته بود بر جای نیافت حیران و سرگیم
 گشت و بخاطر او رسید که چون در حمله اول دریا خان کربخته با احمد آباد
 کند خبر شکست او انتشار یافته باشد خود را یکی بشهر باید رساند و با
 آن پنج نفر بگریخت تمام خود را بشهر رسانیده در دولت خانه
 با و شاه می رفته اند اذیت در او مردم شهر که عالم خان را دیدند چون بعضی کربختها
 بر او الحظ بشترویده بودند شکست دریا خان یقین حاصل کرده جماعه جماعه گشت
 او آمدند و او فرمود که در ساعت خانه دریا خان را غارت کردند و در آن
 های شهر را محکم کرده سرعان بطلب سلطان محمود فرستاد دریا خان که فتح خان
 کرده در منزل فرود آمده بود از احمد آباد قاصدان رسیده از تحقیق حال
 اطلاع دادند متوجه احمد آباد شدند و چون بسائی امراء شهر و شهر و در تصرف عالم خان
 بود اکثر مردم از وجود او جدا شده آمدند و مقارن این حال سلطان محمود نیز درآمد و در
 خان فرار نموده متوجه برهانپور گشت و قتیله شعل شده دریا خان در برهانپور
 نیز قرار گرفته پیش شیر خان افغان رفته رعایت یافت و بعد از رفتن ^{خان} دریا خان
 عالم خان منتقل شغل وزارت گردید و او نیز از کمال غرور مردم استقلال زند
 گرفت و بخواست که دریا خان و ارسلوک نماید سلطان محمود و امرا را بخود متفق
 ساخته قصد گرفتن او کرد و او نیز خبردار شده فرار نموده نزد شیر خان رفت و
 سلطان محمود چون خاطر از تفرقه امراء باغی جمع کرد در مقام تنسیف ممالک و
 تکثیر زراعت و دلاسا سپاه و رعیت درآمد باندک دقتی ولایت کجرات

دیگر باره بحال اصلی آورد و با ایمان و اکابر و اشراف و صالحا سلوک مرضی سخن بش
 گرفت و تا سنه اصدی و ستمین و تحمیه بامر سلطنت بمنازع و مخالف پروا خست تا آنکه
 در ربیع الاول سنه مذکوره کمی از خادمان او بران نام که خود را بصفت صلاح و نظر
 مردم می نمود و اکثر او قاتلش مصروف طاعات و عبادات میشد و دایم در شکار پیش می نای
 سلطان میکرد و قصه او نمود و تفصیل این احوال آنست که نوبتی سلطان بران مذکور را بوا
 تقیصر خدمتی در میان دیوار چیده روزی جهت آمد و شد نفس او گذاشته بود و بعد
 از ساعتی خلایع می بخشید و بران بی دوست این کینه و برینه را در سینه مخفی میداشت
 و جمعی از طایفه صیادان را که شکار شیر به ایشان بود و بخواه متفق ساخته هر یک را بامانت
 وعده داد و در شبی که سلطان از شکار گاه آمده خوابیده بود با اتفاق دولت نام
 خواهرزاده خود که خدمت نزدیک سلطان میکرد و میوه ها سلطان را بجاویز ملک محکم بسته
 تیغ بر حلق او راند و آن مظلوم هر دو دست خود بر دم تنع داده بود و چنانچه دستها
 نیز بریده شد و بقتل رسید و جماعه نیز کشتن او را گوشه مخفی داشته کس بطلب امر او
 کبار فرستاد و مطربان را فرمود که سلطان میفرماید که از بیرون خانه سرود
 میگوید باشندیم شب گذشته خداوند خان و آصف خارا که هر دو وزیر بودند
 حاضر ساخته و در خلوت برده بقتل رسانید و همچنین دو
 از ده کس را از امرای کبار را داشته بقتل آورد و چون
 کسان بطلب اعتماد خان رفتند اعتماد خان
 گفت که هرگز سلطان درین وقت مرا
 نمی طلبد و من همین لحظه از خدمت سلطان

آمده ام و در آمدن تعلق نمود بر بان کس مگر بطلب او و ستاد و هم ذمه
اعتماد خان بشنیده و نیاید چون فصل خان که از امرای مقبره بود آمد و
بر بان را با دوا سابقه محبت بود در خلوت برده گفت که سلطان از
خداوند خان و اصف خان بخیه ترا قام مقام ایشان میازد و انک
خلعت وزارت بتو و ستاده افضل خان گفت که برو با سلطان اینهم
در حضور مردم خلعت بپوشم بر بان افضل خان را در جایی که سلطان سینه
اقامه بود برده نمود که کار سلطان و وزیر او هر کس که عهد بود ستیم و
ترا و زیر خود می نامم افضل خان نباید دست تمام کرده آواز بلند سا
و آن نایک و راستی ساخت و جمعی از سپاهیان محبوب مردم او با ایشان
که در آن شب حاضر شدند هر یکی را خطاها داده با بارت امید و آسا
و دست بخانه دراز کرده در بسیار مردم داد تا بسج زربخشی مشغول بود
صبح خیر بر سر کرده صلائی عام در داد و از فیضان سلطانی مرجه جان بود
یکجا ساخت ایسان سلطان را مردم او با شش نممت کرده مایه سلطان
خود ساخت و چون صبح رسید خبر شهادت سلطان اشتهار یافت و
پیر حکیم خان و الفخان حبشی و دیگر امرای محبت نموده بر بان که بشه وزیر کا
آمدند و او مفضی الیه مضره سلطنت کریمه کلک خط بود و ختم است و خبر برادر
با جمعی او با شش و فل خیزه در برابر آمد و در حلقه اول از خاک مذلت افتاد
از دستشیر و خان بغل رسید و سپاهیان بیای دست و در تمام بار و محلات
گردانیدند مدت سلطنت سلطان محمود نهم ده سال و دو ماه و نیمه و زود

بحسب اتفاق سلام خان بن شیر خان حاکم دلی و نظام الملک محبی حاکم
 احمد انگریز باجل طبعی در کشته نشست و شاعری و تاریخ و فاضل ایشان
 این ابیات در سلاطین کشیده ابیات سه خسرو از اول آن کجیا
 که مندر اندل شان در الامان بود: یکی محمود شاه سلطان کجرات که پنج
 روز شادی و جوان بود: و کرا سلام شاه سلطان دلی که در ملک دکن
 خسرو نشان بود: و تاریخ و فاضل آن سه خسرو: و چو پیر شه زوال
 خسروان بود: سلطان محمود بادشاه نیک نهاد و پندیده اطور بود
 اکثر اوقات بصحبت علمای صلاح کذا رسیدی در روزهای بزرگ مثل روز
 وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بایر روز وفات آباء و اجداد
 خود شش و یک روزهای متبرکه که طعام بقعرا و استحسان دادی خود شست
 و اقامه به بست گرفته دست مردم شستن بایرهای سرباب و هر چه
 که بجهت پیش او متفر بودی اول دستار خان درویشان فقیران
 کردند بعد از آن بجهت او جامه میبافند و وارده کروی احمد آباد شهر
 بنا نهاده و محمود آباد نام کرده از احمد آباد تا باجنا دور ویه بازار است
 و در کنار آب که ماری آهوخانه ساخته معیت کرده دلی را دیوار خشت
 و کنگره ساخته و در آن آهوخانه چینه جاعمارت دل کشانبا و موده و اقسام
 جانور درین آهوخانه سرداد که از تولد و تناسل کثرت تمام گرفته بودند
 و چون بصحبت زمان موعود بود حرم بسیار جمع ساخت نموده و
 با حرمهای خود و آهوخانه شکار کردی و چوگان با ختی و درختان که درین

آموخانه داخل بودند بخل سبزه و سرخ سجید می خرید با غنای طبع ساخته بود
 باغبانی اینجا عوارث جمیده می نمودند و مراغه از حرهای او کسر حل شد
 با تقاطع آن امر و مونی سرگردان داشت که وزند شود و غنای خان او در حرم خود
 محرم ساخته از ایشان خود با و امر و مود او بجهت ملاحظه و احتیاط
 کاغذ خورده استقراط رجولیت از خود کرده بود مولف این کتاب با
 سیران آموخانه و عمارات نموده است چون در بلاد کجرات زمین
 بزارت و اجتماع این طایفه بهر بستانه زواج عظیم داشت و منسوخ
 بمنزله رسم و عادت شده بود فتح آن مانده سلطان محمود
 عوارث از معرکه آمده شد این طایفه روزها و شبها با نجاهای مردم
 و مود روزها بعضی دادی و طلبی از کار و ستادی چون می افتاد
 سیاست میرسانده و بخوبی ترین هی ساین باب کرده بود و در
 احمد شاه چون سلطان محمود شاه شهادت یافت و زنند
 بعد از تسکین ناریه قندهار و اعدا و خان ضی الملک نام خود را یکی
 را از اولاد سلطان احمد ثانی کفیه بروی کار آورده با تقاضای این سید
 مبارک بخاری و امرای دیگر که از بیع برهان کا و نعمت جان بسلامت
 بودند رنجت سلطنت اعلان داده سلطان احمد شاه خطاب نمود
 و تسلی امر نموده جاکیر نای ایشان را مستقیم داشت و اعدا و خان
 مهات مملکت از پیش خود گرفته بخراسان سلطنت خیمگی ربو گذاشت خود
 استعد و بهر ساینده او را در خانه میداشت و چون پنج سال بن

منوال گذشته سلطان احمد تائب این حالت نیاورده از احمد آباد
رسیده بمجدو آباد پیش سید مبارک نجاری که از امری کبار بود دست
موسی خان مولادی سادات خان عالم خان دی و دیگر مردم
جمع شدند و شیخ نسیف از امری مالوده که در سلاک امری سلطان
کجرات انظام داشت پیش او رفت و سلطان او را خطاب
اعظم هایون داد و اعتماد خان با عماد الملک پیر جیکر خان و النعمانی
و هجرا خان چندی و اعتماد الملک و دیگر امری کجرات با توپخانه
بر سر سید مبارک دست سید مبارک اگر چه نسبت با عماد خان
جمعیت کثیر داشت فاما معو که قتال را راست و چون بنیادین
نوبی بر سید مبارک رسیده او را عالم دیگر دست مادر و شکست
احمد اقامد و سلطان احمد روزی چند در صحر او جکل سرگردانی کشید
اعتماد خان دید و اعتماد خان او را در خانه نداشت و کسی را پیش او نیکو
چون استقلال اعتماد خان بسیار شد عماد الملک با اتفاق با تارخان
غوری بفرسب راست بهر خانه اعتماد خان آمده تو بهانه داده بنیاد
انداختن کرد و اعتماد خان تائب نیاورده که نخته بجای تائب که در تخته
جانبانیر است دست و از طرف جمعیت کرد و مردم در میان آمده میان
عماد الملک و او صلح دادند ولایت بهر وجه و جانبانیر و نادوت و
دیگر رکنیات میان آب نمندی نزیده بجا که عماد الملک و تائب
و اعتماد خان آمده باره مات و کالت را از پیش خود گرفت و در محاکمات

سلطان احمد میکوشید و موازنه میکرد و بایضه سوار جاگیر خاص سلطان احمد
 جدا کردند و جمعی مکرر داد و در آمدند و با وجودی که اعتماد خان دم را از حلقه
 باز نمیداشت جمعی مکرر داد و جمع شدند و او را اندک شوکتی بپدید آمد و در مقام
 دفع اعتماد خان شده بجزان خود در باب قتل اعتماد خان مشورت میکرد
 و گاه گاه بعضی حو رسا کی شمشیر بر دست میزد و می گفت اعتماد خان
 را دور بکالاه ساختم چون اعتماد خان از حقیقت حال آگاه شد بیست و نه
 شبی او را بغسل آورد و در حباله او را از دیوار قتلگاه مجازی خانه و جبهه الملک
 دریا افکند و در میان مردم شهرت داد که سلطان احمد بجهت لوندی
 خانه و جبهه الملک در آمده بود و دانست بغسل رسید ایم حکومت او
 بیست سال بود و ذکر سلطنت سلطان مظفر بن سلطان محمود بن لطیف خان
 و در آخر سیرج و سیرج و سیرج اعتماد خان طغی ننوام را در مجلس امرای
 کجرات آورده قسم یاد کرد که این سیر سلطان محمود است و گفت در
 این طفل طایفه حرم خاص بود و چون حامله شد سلطان محمود پسندید
 که استقراط حمل او نماید و چون حمل او اینچ ماه گذشت بود که در خانه محفی دام
 و تا امروز در پورشش کرده ام چون بخت کجرات خالی بود ظاهر کردن
 سیر سید برک سید میران کجراتی در مجلس اکابر و امراتاج سلطنت
 گرفته بر سران مولود نهاد و او را مظفر شاه تطلب نهاد و نهفتند مبارکباد
 سلطنت گفتند و شغل وزارت با اعتماد خان معوض داشت و سینه عالی خط
 دادند و امرای بزرگ که در جاگیرهای خود استقلال باقیه دیگر برادر

منیادند از آنجمله ولایت بین کجرات تا برکنه که می متصرف می شد خان شیرخان
مولادی در آمده را دهن بود و تر داره و تهر دو و موخنیور و چندین کلبه دیگر فتح
بلوچ متصرف شد و برکناتی که میان سابرمتی و مهر است اعتمان متصرف شده بود
را کجراتیان بنحمت نمود و بنبر صورت و مادوت و جایانیز در تصرف جنگران
بن عماد الملک لطفانی ماند و رستم خان شومر خواهر حکیم خان بود و بهروج
متصرف شد و دوتقه و دند و بجا که سید میران که سید بک غازی
شد قلعه جو با کر سونه را بن خان عوری در قبض آورده ارا تقا و امرای کجرات
خود را بکنار کشیده اعتماد خان سلطان مظفر تنورا در میان بنیازل سلطان
محبوس کو بان میباشست و فروردیوان محبته او منته می انداختند و او را
بر آن منته اجلاس نموده خود در سر او می نشست و امر ابیلام او
ماضی شده چون جنید وزیر بنحوال که نشست جنگران شیرخان
مولادی تنبیت و مبارکباد سلطنت با جاد ابا در سینه چون یکسال بن
که نشست فتح خان بلوچ که برکنه نبرد و تر داره و دهن بود و مورد ارادگان
در بجا که او بود نسبت و ب جوار با مولادیان عداوت داشت و
مولادیان فتیله بر بر او داشتند او خاک کرده تنگست و است
و پیش اعتماد خان قه مادی شد اعتماد خان از معنی در تابشده تنگنا
جمع آورده با ستیلا و غلبه تمام بر سر مولادیان است مولادیان
در قلعه بن محض شده بنیاد و بنیاد و نداشت کردند و اعتماد خان قبول کرد
در محاصره می گوشتی چون کار باغها را بن مولادی تنگست جوانان

خورد سال این جاعه جمع شده پیش موسی خان شیرخان آمد و گفتند که
 مرگه عجز و انکسار ما را قبول ندارند بغیر خاکش جان سیرین جابه
 نیست و قویب یا نصه کس بکیار از قلعو برآمدند و موسی خان شیرخان
 نیز با مردمی داشتند سینه زار می رسید و اعتماد خان بابکر که ارات که
 سی هزار سوار زیاده بود و صف راست کرد و دودیان نیز بر موی خاصه
 اعتماد خان تاخته برداشتند حاجی خان غلام سلیم خان بن شیرخان
 که عمده موی اعتماد خان بود خاکش کرده طرح داد و اعتماد خان شکست
 خورده با حمد آباد رفت و در قصه که قریب حاجی بود حاجی قرار نمود و پیش نهاد
 رفت مولادیان با اعتماد خان پیغام کردند که چون نصف پیکه کری
 با کیر حاجی خان بود و حاجی خان پیش آمده است حصه و را واکد
 اعتماد خان قبول کرده گفت او تو که ما بود مرگه که نخته رفته باشد
 با کیر او چون توان داد موسی خان شیرخان جمعیت کرده با کیر
 حاجی آمده در قصه جهنم باهشتند اعتماد خان بارش که او را هم آورد
 در برابر رفت چهار ماه متعادل ماند و دیات عاقبت کار بخاکسید
 اعتماد خان شکست یافت و بروج پیش خنجر خان قتل و را به دو کوکلت
 خود آورد و بار در نواحی هونامه متعادل شده بعد از گفت و گوی بسیار صلح
 کرده با کیر حاجی خان را واکد داشتند و مراحت کرده در احمد آباد
 گرفتند بکیر خان بجای خود رفت و دم استقلال زن گرفت و در میان
 مردم شهرت یافت که بکیر خان بر اطاعت و میل انقیاد ندارد و

حکیر خان باغبان خان بیام دستار که ما خانه را دامن در کا هم به
جمع امور هم اطلاع داریم و تا امر فریقین بوده که سلطان محمود شاه
شهید و زنده دارد و حال که او طفل سی ساله محمود کوپان برو
کار آورده این جرمی دارد که او خود در مجلس می نشیند مردم او
نکامانی آن سیر می کنند و ما او حاضر نمیشود هیچ کس سلام نمید
اگر فی الواقع سیر سلطان محمود است پس او نیز در رتبه سار امام
خاصه خیالان خدمت بکشد و مرا که دیگر امام در مجلس نشیند و او
رضایت شیند اعتماد خان جوابیت من و وزیر جلوس در پیش بزرگان
شه و امران شیند کرده ام که این طفل سیر سلطان محمود است بزرگان
بسیار من اعتماد نموده باج سلطنت بر سر او نهاده بعت کردند
گفته اند که او چادر مجلس شیند معلوم نمکنا است که رتبه و جا
من در خدمت سلطان محمود در چه مرتبه بود تو در آن امام طفل بود
اگر پدر تو غما و الملک سلطان زنده می بود بصدیق این سخن میگرد
این خداوند و خداوند زاده که حال تحت سلطنت جلوس او نیست
زینت یافته ولی نعمت من ولی نعمت زاده تو میشود و خیریت تو
در اینست که هر خدمت کاری او نهی انجیان که بد تو خدمت
بد این میگرد تو نیز خدمت این بکنی تا نمره مراد در خدمت امید بر کنی
و شبر خان مولادی بن سوال جواب و قوف یا قه خطی حکیر
نوشته خاصه مضمون آنکه روزی چند بای در دامن صبر کشیده

طریقه دارا از دست نندید و بی تقریب بامند عالی اظهار مخالفت نکند و
 بعد از چند روز حکیم خان دندان طمع در قصبه رود زده نیام دست داده
 مردم بسیار در من جمع شده اند و این لایست محقر که در تصرف
 با نجای کفایت نمی کند چون امام مہام و حل و عقد امور معوض ای می رود
 ان مسئلہ عالی است درین باب فکری و مانده اعتماد خان خواست او را
 بحکام ربانی و منافع ساز و تا از ملاحظه مردم ربانی و اوده این حدود
 در جواب شسته و تاده که قصبه ربار دایم در تصرف امرای کجرات بود
 در آن ایام که سلطان شہید محمود شاه در قصبه بول و بقا و میران مبارکشا
 می بود میران مبارک شاه وعده کرده بود که اگر حق سبحانه و تعالی غنا
 و مان ہی ممالک کجرات بید افتد این بدند ربار بتوانم خواهم و نمود
 بعد از آن که سلطان شہید راوز ناک حصان بانی جلوس نموده بجهت ایام
 ان عده که بزرگان من عین و عین من است قصبه ربار را بمران
 داده بود حال که سلطان بدرجه شهادت رسید و میران مبارکشا نیز
 رحلت نموده صلاح کشت که شاکم بجهت خود رفته قصبه ربار را اعجالت
 الوقت در زواید علوفه خود متصرف شود و در باب ایشان مرفوز را
 فکری اصل کرده شود و حکیم خان و سبب خورده شروع در استعداده
 بعد از چند روز با شکر مستعد و آست از بهرج متوجه گردید و بکوج متواتر
 بمر بار را متصرف شد و از روی غرور و عجب و بیدار قدم بیشتر نهاده
 تا حدود متعلقه تها بمرمت اتفاقا درین اثنا خبر آمد که میران محمد شاه

باقای تها نانی راجه ماهور خبک می آید حکیم خان شکر خود را در زمین که
شکستگی داشت و آورده در طوقی که زمین عمار بود را بهای خود را بخر
کشتید حکم ساخت محمد شاه و تها نجان در رار صفت شد تا و غروب
استادند چون حکیم خان برون ناید هماغه منزل کردند و حکیم خان شکر
غور و غوتی که در سر داشت بنوعی که خوف و عجب و غالب گشت
که نام شمس خود را گذاشت که نجات به بروج ویت محمد شاه عظیم کرد
تا نذر بار تعاقب کردند نذر بار را با بر منصرف شد چون حکیم خان شکر
باقیه بقلعه بروج درآمد در مقام اصلاح شکست و رخت سیاه شد و از
آمدن ابراهیم حسین مرزا و شاه مرزا اولاد محمد سلطان مرزا قوت
و اسطهار حاصل نموده و اعیان قدیم نادید نمودن افساد خان در
خاطر شمس سمیت تجدید یافت تجبه انضای این غرمت استعداد
کرده متوجه احمد آباد کردید و بی خبک نصیر بوده را متصرف شد چون
بمحمود آباد رسید عبا و خان بنجام و ستاد که در عالم و عالمیان طاعت
و هوید است که سعید حقیقی را بی شکست تها نجان و بود چه اگر بگوید
انجانب خود می آمد یا جمعی میفرستاد و اصلا اعتبار و ار بر دامن عمار
نشست و حالا قهر کجاست آید در خصوص تنگت و مبارکباد سلطنت
گوید متوجه احمد آباد است و میانه که اگر او در شهر باشد البته مختاری
زاعی بگوید خواهد آمد بهتر است که او از شهر بیرون قدم در زناکسار ایام بگذارد
خود سکونت اختیار نماید و دست نصر و سلطان قوی سازد تا در

مملکت معرونی مرطو که خواهد گشت اعتماد خان از رسیدن بنیام شروع
 در سامان لشکر نموده بود و چون این بنیام رسید است که عرض نیست
 بر منظر چیرا و اخته با بقای سادات نجاری اختیار الملک ملک شرف
 و النعمان حجاز خان سیل الملک از شهر رابده در نواحی مقبیه تبوه و رود
 اندروز دیگر از انجا کوچ نموده بر کنار آب کهاری نی در موضع کالور
 که شش کیلومی احمد آباد است نزول کرد و صبح وز دیگر حکیم خان از محمود
 آباد مسافت کرده متوجه خبک گاه گردید و در وقت حاجان
 بموضع کالوری رسید اعتماد خان سلطان منظر را سوار کرده چیر بر رفته
 رو بمیدان نهاد و سادات و امرای کجرات و سران گروه خبشی هر یک
 جایی قرار گرفتند بعد تعابل صیغین چون خشم ترسیده اعتماد خان بر رواج
 حکیم خان افتاده سابقا شجاعت و مردانگی مزایا آن متواضع شونده
 یکی از مردان ایران معرکه بزرگ را قبض روح خود تصور کرده بی آنکه شمشیر از
 غلاف برون آید راه و از پیش گرفت و با جده آباد رسید متوجه دو کور نشسته
 امرای دیگر اعتماد خان را صد وین گفته که بخیند سادات و اختیار الملک معرونی
 روستند و النعمان حجاز خان و حوسس دیگر منظر را هماد گرفته با جده آباد
 متوجه شدند و حکیم خان از مشاهده الطاف الهی متذلل و خوشحال
 در تبوه منزل کرد و صبح روز دیگر النعمان حجاز خان و دیگر سلطان منظر
 خدمت کاران را در اردو داشت از دروازه کالور پور آمده بجانب پور
 معمول آباد روان شدند و متعارف با بدن منظر حکیم خان با جده آباد

در منزل اعتماد خان قرار گرفته و بشیر خان بولادی چون در نواحی قصه کرد
این خبر شنید بیکه خان بنیام و ستاد که این همه ولایت با اعتماد خان
بواسطه خرج سلطان گذاشته می شد احوال که او تنها منصرف
و از این مروت و رسم فوت دور است خود نیز با جمعیت
کوچ نموده متوجه احمد آباد کردید بیکه خان چون دید که بشیر خان در میان
منازع شدن لایق نیست وارد داد که اینجا را بسا بر منی در آن
ظرف است تعلق شما دارد باین سبب بعضی پورهای احمد آباد مثل عماد آباد
و جابنور و کالو پور نیز بشیر خان تعلق گرفت و بیکه خان مبرز را بواسطه
نیکی و خدمتی عزت و حرمت بسیار داشت و میران محمد شاه و له
مبارک شاه چون از فتح اول دلیر شده بود مملکت کجرات را از میران
خالی یافت و مناعت و مخالفت امر را بخدمت سید تصور نموده بجز
بشیران ملک حرکت نموده تا طاهر احمد آباد و غمان بارکشت و بیکه خان
با بقای مزاریان با سنک او را شتر ببردن آمد و بعد از حجاب
میران شکست یافت و پریشان روی سامان که نخته با سیرت
و چون این مستحق بن بود مزاریان واقع شده بود بیکه خان و بجای
نموده بیکه چند معمو آبادان سرکار بهروج جایگزینشان مقرر نمود و آنها را
بواسطه آنکه سامان استعدا بهم رسانند رحمت جایگزین کرد مزاریان
چون بحال خود میستند مردم او با شش واقعه طلب برایشان کردند
و حاصل جایگزین بخرج و فانی کرد و لاجرم بعضی بحال دیگر لی رحمت بیکه خان

متصرف شدند و چون این خبر بحکیم خان رسید فوجی بر سر ایشان تعیین کرد
 مرزایان فوج حکیم خان را شکست داده و باره مردم را بقبل آورد و بولایت
 ربانیو بخش دادند و آنجا نیز دست انداز کرده بولایت مالوه رفتند
 و بقصیل احوال مرزایان و در ضمن احوال حضرت خلیفه الطحی کور است القصه جوی
 النخ خان و چهار خان با بقای منظر بولایت کاشا که عبارت است از یکسکنها
 کفار آک مندری است رفته و دایم انتظار می بردند شاید که آن
 خود آمده و یا شیره خان که خود را دست ماده منظر را برود و چون از وصلای
 طاهر شد سلطان منظر را برداشته و بکر پور برده با بقا و خان سپردند
 و بعد از چند روز بجهت سپاه میان خود باره خرج از اعتماد خان طلبیدند
 اعتماد خان در جواب گفت که ما صلح با کیم من یکسکنها واضح است که چه مقدار
 بود و هر سال چه مقدار خرج می شد معتمد شهنش که از مردم قرض گرفته
 داده شود باین سبب النخ خان و دیگر امرار اعتماد خان اگر بایستند فوجیکه
 برین امر وقوف یافته خطوط استمالت بهر کدام دست ماده بخصور خود خوانده اند
 و چهار خان سیف الملک و دیگر حشبان بی رخصت اعتماد خان متوجه
 معبود آباد شدند آنجا که اختیار الملک بجاتی را ملاقات نموده با بقای یکدیگر
 عازم احمد آباد شدند چون کجوس کا کرب که وزیرش بهر سید بید کجه تفرس
 در باغ سلطان محمود سرود آمدند و در مقام آن حال حکیم خان را بقیل
 شناده اختیار الملک و النخ خان و چهار خان و دیگر حشبان را در آن باغ
 دیدند چون از بر ششش و دجوی فارغ شد الف خان و چهار خان گفتند

عالم و عالمیان روشن است که با همه غلام و خانه را و سلطان محمود ایم اگر دولت بکند
 از ما اقبال نموده باشد در آن نسبت اصلا تفاوت نیست و در ملاقات
 می باید که این نسبت منظور باشد عرض ازین مقدمه نیست که از بنده های سلطان
 چندی نفری که مزید خدمت اختیار می کنند و الحال همه درین مجلس حاضر اند و
 من بعد بعد هر گاه که سلام و ملاقات خواهیم آمد تو مع آن است که صبح
 مانع هیچکدام نشوند حکیم خان تواضع نموده متببول گرد و امر را همراه گرفته
 بیشتر در آمد و منازل عالی ساخته تسلیم نمود بعد از مدتی روزی
 جاسوس آمده بالغ خان خبر کرد که حکیم خان میخواهد که شما و چهار خان
 بقبل آورد و او که صبح شما را بیدار جو بجان نهنگام غفلت
 بقبل رساند و مصداق این سخن آن است که اگر و بیدار بجان کانگریه ناله
 بچوگان بازی و تفضیه البت چه صحر و وسیع است بهر طرف
 توان کرخت و اگر بیدار بیدر که درون ارگست قفسه نقیر دانید که آنجا
 اراده خود را نظمو خوا آورد و هنوز جاسوس ازین سخن فارغ نشده بود که
 کس حکیم خان آمده دعار ساینده بعد از دعا گفت که و بیدار بیدار جو بجان
 خواهیم رفت بگاه بیاید که انغان نشینان این خبر مترو گذشت سوا
 شده بمنزل سعید الملک حشبی سلطان فی رقت آنجا چهار خان رسید
 بهر سلطانی و محله خان و خورشید خان را طلبید این سخن در میان
 آورد و بعد از رد و بدل بسیار ای باران قرار گرفت که پیش دوشنبه
 حکیم خان با یکشت و صبح روز دیگر بالغ خان و چهار خان اتفاق

یاران خود سوار شده پیش دریا خان و چکر خان متشنه چکر خان سوار شده بر
 و متوجه میدان همدار شدند چون پاره و قطع نمودند الخ خان بجانب کین
 چکر خان بود و چهار خان که در جانب سیار او میرفت با تبارت و
 نمود که دست معتم است چهار خان فی الفور چوبی حواله چکر خان کرد
 که سرش با یک دست گویا با و همراه بنود و از آنجا جلورز منبازل خود رفته
 خاک شده و اختیار الملکانه بموافقش این مستعد شد رستم خان
 چکر خان را بر میل انداخته بی آنکه بمنزل بر روانه بروج کشت و او با پیش
 شهرت تبارج مردم چکر خان دار نمودند و محقق شد که رستم خان
 بروج مستالع خان اختیار الملکانه چهار خان دیگر سرداران بقلعه
 که همدار شهرت دارد آمدند و خطی با اعتماد خان نوشتند از حقیقت حال
 بخشیده او را با محمد آباد خواندند و همان روز به خان محمد خان شیرخان
 فولادی بحیث تهنیه و مبارکباد شهر درآوردند و برای مرگد ام اسیران
 آوردند و قیمت جاگیر شوعی که چکر خان داده بود با مراند کور از نو
 مقرر ساختند و منبازل برگشته و نزد دیگر شیرخان فولادی جاسوسان
 خود و ستاده خبر گرفت که از مردم امر محاکم بحیثیه محافظت
 در همدارنی باشد بنابراین شب سوم از قتل چکر خان سادات
 که یکی از امرای شیرخان بود با سیصد کس ستاده دیوار قلعه از جانب
 جانیو شکسته همدار را متصرف شد و بعد از چند روز اعتماد خان منظر را
 همراه آورده با محمد آباد رسید چون قلعه همدار در تصرف سادات خان

بود منظر را نیز در منزل خود و داور و در باب استخلاص همه بر خطی شیر خا
نوشته که به در خانه سلاطین است و چون سلطان تا باشد بر آن
خواه نحاسی لازم است که خانه صاحب خود را محافظت نماید لکن
خود و دایم با متصرف شوند و اکنون که سلطان شهر آمد سادات
خان را بگویند که تا به در را حالی سازد شیر خان چه مقتضی رعایت
نفس الامر و چه مقتضی حقوقی که اعتماد خان بود داشت سخن را قبول
موده به در را حالی کرد و سلطان منظر رفته در منازل خود و اگر رفت
در طلال این احوال منتهیان خبر آوردند که میرزایان از ولایت مالو که
را به ند و در راه خون خمر کشیده شدن حکیم خان شنیده مسرور و خوشحال
شده متوجه ولایت بهروج و صورت کشیده تا آن صوبه را متصرف شوند
اختیار الملک الخ خان بمنزل رفته گفتند که ولایت بهروج بی صاحب
و میگویند که میرزایان متوجه آن خود شده اند تهر است که جمیع امرای جمعیت
موده عازم بهروج کردند و آنجا را تصرف کردند و در انقیاد این است
تقوین تا آخر بخود راه ندیدند اگر تصرف میرزایان در آید خیلی خون جگر باید
خورد تا از تصرف آنجا بهر آید اعتماد خان کس پیش شیر خان بولادی
دست داد و کناش پدید شیر خان نیز برین سفر راضی نشد و در این
که مجموع عساکر سه توب شوند توب اول الخ خان با حبش بیان دیگر
کس منزل پیش رود و چون آنها از آن منزل کوچ کنند اعتماد خان
و اختیار الملک و دیگر امرای که توب اول است درین منزل رود و

و چون نوب ثانی ازین منزل پیش رود نوب سوم که شیرخان بولاد
 و امرای دیگر باشند آنجا منزل گیرند و سادات بخاری بجای مقام خود
 باشند چون بن قرار دادانغ خان و چهارخان سیف الملک
 بشیان و بکر محمود آباد رسیدند اعتماد خان در شهر برون در صبح
 آن غمیت نمود و انغان و مایان او این حرکت بر طاعت محل کردند
 و بیکدیگر گفتند که ما مثل حکیم خان و سمن او را کشته باشیم او با نفاق و زور
 سلاح آن است که لایت او را میان یکدیگر قسمت کرده منصرف شویم برین
 حال قرار داده غمیت مصمم نموده بر که کنایات بر که تبار و بعضی ریخت
 و بیکدیگر متصرف شدند و مردم بی جا که از شهر آمده بخیر سالغ خان پیوسته
 و انغان و چهارخان گفت که چون سپاهیان از شهر پیش من آمده اند با
 که یکی از بر کنایات اعتماد خان تنخواه جاگیر این جماعت نمود و چهارخان
 سر جایی که بآن جماعت خواهند آمد بمن مید و مرجه ازان کرده متوجه
 است از من بوقوع آید و آخر الامر بر تقسیم ولایت میان انغان
 و چهارخان مخالفت و نزاع پیدا آمد اعتماد خان برین اطلاع با و چهارخان
 را بکرو و برب و یقه پیش خود و طلبید چهارخان خود نزد اعتماد خان
 رفت در شوکت طبیفه بشیان و من و متور عظیم را دیار و انغان
 نزد شیرخان فولاد رفت و سادات بخاری نیز بشیرخان پیوسته
 چون بیه شیرخان راجع شد سلطان مظفر نیز آنها من دست نموده
 روزی با قلیل مغرب از راه که کی رابده خود را منزل غیاث پور

که نزدیک بقصیه کنج است بدایره النحان رسانید و اماناؤ
نخبت شیرخان فوت و کفت سلطان منظر فی البکه سابقا
مرالطالع باب شد بمنزل مرانده هنوز من ادرانده ام شیرخان
چون بهمان سز رسیده شمار بودید و حقوق خدمتکاری بجا رسا
و علی الصبح خط اعتماد خان شیرخان رسید که چون نمودنند سلطان
بنوا و ابرار و مردم و مرزایان را طلبید هم تا دارالملک کجرات تسلیم
ایشان نمایم بعد از مطالعه خط شیرخان بمنزل سید حامد رفته
استفسار نمود که در وقت اجلاس چه شخص شده بود سید
و یکریاوات گفتند که اعتماد خان مصحف برداشته بود که این
طفل و زنده سلطان محمود است اکنون این سخن از روی عداوت
نوشت شیرخان از منزل سید حامد سوار شده بمنزل النحان آمد و
کمان بست کر قده ما نطو که نوکر صاحب ملازمت نماید سلطان
منظر بلازمت نمود و از منزل النحان سوار کرده بجهت خدمتکاری بمنزل
خود آورد و اعتماد خان مرزایان را از حد و دهر و ج طلبید و مرز و ج
مردم ایشان از مردم اختیار الملک کجرات می رستاد و رفته
مناعت و مخالفت بطویل انجامید چون اعتماد خان بد که کاری از
بیش نمزد و عرض داشت بحضرت خلیفه الهی استاد غیبی
ولایت کجرات نمود و بحسب اتفاق در آن وقت که نشاندن و
تعمایه باشد حضرت خلیفه الهی با جمیع شریف آوردند و میر محمد اکره

بجان کلان مشهور است با جمعی کنیز از امرای مادر تبسیر سزومی ستا
 بودند و چون خان کلان از دست ایلمچی راجه سروچی رحمی شد خود بجا
 و اقبال متوجه سکر خان کلان بلا توقف شده از آنجا غمیت کجرات
 نمودند و بقصیل این اچال در ضمن قایح حضرت خلیفه الهی مذکور است
 الفصح چون ربابات جهاکشای بپن کجرات رسید شیرخان مولا دی
 که درین وقت محاصره احمد آباد داشت دست یاکم کرده و بطری
 کر کجیت و ابراهیم حسین میرزا و برادران بجایب رفته و هر یک
 اعتماد خان میرزا بوزاب و بالغ خان شبی و چهار خان و انصار
 احرام آستان ملاک است آستان کرده در سلاک و لنجوانان این نظام پان
 و سلطان منظم از شیرخان جدا شده بلازمست خلیفه الهی آمد خود را
 مورد مرسم خسروانه شده دولت کجراتیان منتهی گشت و کجرات
 داخل ممالک محروسه حضرت خلیفه الهی شد و دیگر وقایح سلطان
 منظم و کجراتیان در ضمن احوال خیر مال حضرت خلیفه الهی مذکور است
 امایم حکومت سلطان منظم سیزده سال و چند ماه بوده طبقه از
 حکومت سلاطین بکال برضایار باب الباب پوشیده نماند
 که چون ابتدای ظهور اسلام در بلاد بکال که از ملک محمد مجتبیار که از
 امرای کبار سلطان قطب الدین ایبک بوده بعد از وی بی علم امر
 سلطان علی حکومت کردند و قایح آن با در ضمن سلاطین علی مذکور است
 و چون ملک فخر الدین که سلاطین مدبر خان حاکم بکال از کاشتهما

محمد بن قنقل شاه بود او را که شایسته سلطنت بر خود اطلاق کرد و بعد
سلطنت بنگاله شد و دست تصرف سلاطین در ملی باستان رسید
واری اسم سلطنت بر خود راندند است بای طبقه بنگاله الملک
فخرالدین بنموده است سلطان فخرالدین در و سال و حید ماه سلطان
علاءالدین کیال و حید ماه سلطان شمس الدین شازده سال و حید ماه
سلطان سکندر بن شمس الدین بن سال و حید ماه سلطان غیاث
الدین بن سکندر معیت سال سلطان السلاطین ده سال سلطان شمس
الدین بن سلطان السلاطین سه سال راجه کانر معیت سال سلطان احمد
بن علاء الدین شازده سال سلطان ناصر الدین احمد معیت روز بیست و یک
ناصر شاه دو سال بربک شاه معده سال یوسف شاه معیت سال سکندر
نیم روز فتح خان معیت سال پنج ماه بود مبارک شاه خواجه سردار نیم
روز شاه سه سال محمود شاهی بن دور یک سال مظفر حسینی کیال و پنج
علاء الدین بن بیت و معیت سال نصیر شاهی بن علاء الدین بن شازده سال ذکر
سلطان فخرالدین ملک فخرالدین سلاحدار قدر خان بوده و معیت
خود را بعد از شایسته سلطنت بر خود اطلاق کرده مخلص نام غلامی را بانکارا
با بقی بنگاله دست داد و ملک علی مبارک عارن لنگر قدر خان مخلص خنک
او را که شایسته نام اسیران چشم که همراه او بود متصرف شد و سلطان
فخرالدین چون دولت بود و از مردم اطمینان خاطر نداشت ننوا
بر سر علی مبارک دست و آخر الامر ملک علی مبارک خود را سلطان

خطاب داده و بر سر سلطان محمدالدین دست و در سنه صد و بیست و هفت
 سیاه او را در خیاب زده بدست آورده بیست رسانیده و نهانه
 در لکهنوتی گذاشتند و بار بنگاله مراجعت نمودند مدت حکومت سلطان
 محمدالدین و سال و چیده ماه بود ذکر سلطنت سلطان علاءالدین محمد بن سلطان
 محمدالدین القتل آورد و با ست نظهار تمام در لکهنوتی نهانه گذاشتند و چون
 بنگاله گردید و بعد از چیده و ز ملک حاجی السیاس علایی که در لکهنوتی نامزد
 و موده لشکر را بخود مار و مومن ساخته سلطان علاءالدین را کشت
 و خود را سلطان شمس الدین متبکزه لقب گذاشت چون علاءالدین
 کشته شد در لکهنوتی و بنگاله را متصرف گردید حکومت سلطان علاءالدین
 یک سال و چیده ماه بوده ذکر سلطنت سلطان شمس الدین متبکزه
 علاءالدین کشته شد و تمام مملکت لکهنوتی و بنگاله متصرف السیاس را
 با تفاق امر خود را سلطان شمس الدین خطاب داد و خطبه نام خود
 خوانده او در استر نمای مردم و و بجو بی سیاه کمال سعی منصب بسیار
 و بعد از چیده کاه سامان لشکر نموده بکج نکر رفت و از آنکه و د میدان
 بزرگ بدست آورده در ملک خود مراجعت نمود تا سیزده
 سال و چیده سلاطین و ملی متوطن او نشاند و او در کمال استقلال و
 سلطنت می پرداخت تا آنکه و هم شوال سنه اربع و حمین و سیاه
 سلطان نور شاه رجب از دلی متوجه لکهنوتی گردید سلطان شمس
 در قلع که مستحصن تمام ولایت بنگاله را خالی گذاشت سلطان نور

چون بشیند که او با که امقص شده از راه متوجه که از کشت چون بخوا
اگر که رسید سلطان شمس الدین قلع را بدو حکایت کرد و از
طریق دوم بسیار کشته شدند و سلطان شمس الدین کرخچه با که از
تخصیص است و میلان بزرگ که از حاجبکراورده بود بدست مردم سلطان
فرود شاه بایز دوم بیع الاول بدلی مراجعت کرد و چون سلطان
فرود شاه بدلی رفت در سنه خمس و سبع مایه سلطان شمس الدین
بیشکیش بسیار که لایق سلاطین باشد مصحوب سولان محمد
سلطان فرود شاه دست داده مغذرت خواست که سلطان فرود شاه
بزرگ انعام توک داشتند سولان را اطلعتا داده حضرت انظر فرود شاه
داشت سلطان شمس الدین در آن شهر شش و هشتاد و پنج مایه ملک
تاج الدین بابیشکیش بسیار بدلی دست داده و سلطان فرود شاه پیش
بیش نقد حواله سولان موده و بعد از چند روز اسبجان بازی و
ترکی با تخف و هدایای میگیر مصحوب ملک سیف الدین شخته قیل و خیل سلطان
شمس الدین دست داده و منور ملک سیف الدین ملک تاج الدین از
بهار که کشته بودند که سلطان شمس الدین فرستاد ملک سیف الدین
حسب احکام اسبجان بابامری بهار و اردو ملک سیف الدین خود بدلی
آمد مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه بود
و که سلطان سکنه بن شمس الدین چون سلطان شمس الدین طاعت
ممود امر کرده که آن روز سیوم و زند بزرگ او را با سنگه شانه

خطاب داده بر بخت سلطنت اجلاس نمودند و نیز عدل و احسان نمود
 بهر سلطنت مشغول شد و استرضای عام سلطان فرزند شاه را اسم داشت
 بنجاه سال میل و اقامت فرشته بر رسم کجاست سلطان فرزند شاه
 دستاورد درین وقت سلطان فرزند شاه بنیجر بخانه در سستین و سبع با
 متوجه لکنوتی گردیده بود چون کعبه و دهنده رسید سلطان سکنه رسم
 پیش گرفته در حصار که آن شخص گشت و چون طاقت مقاومت نداشت
 ارساں پیش رفتن نموده سلطان امار کرد ایند و بنور سلطان در حد
 میده بود که سی و هفت بنجر میل و مال بسیار در انواع بقیاس نجدهست
 دستاورد معذرت خواست و این بد پیش گرفته تمام عمر بعیش و غیبت
 گذرانیدند سلطنت او نه سال و چند ماه بود و ذکر سلطان عیال
 ملین بن سلطان سکنه چون سلطان سکنه وفات یافت
 امر و سران کرده پسر او سلطان عیال الیه بیعت نهاده بجای
 پیر اجلاس نمودند و او نیز این بد و رسم جد پیش گرفته تمام عمر بعیش
 گذرانید در سن خمس و سبع و سبع مایه از تنگنای حبانی بوسعت آباد
 روحانی خرامیه سلطنت او نه سال و چند ماه بود و ذکر سلطنت
 سلطان السلاطین چون سلطان غیاث الدین حلت نمود امر پسر او
 سلطان السلاطین خطاب داده بر او زنک سلطنت اجلاس نمود
 او ببادشاه کریم و علیم بود و شجاع و در خمس و ثمانین و
 سبع مایه از خرابه دنیا بمجوده آباد عبتی خرامیه تده سال حکومت کرد

ذکر پیر سلطان السلاطین یعنی سلطان ستمش الدین جوین سلطان
السلاطین از دینار دنیا مبار عقی متوجه شد امر او اعیان در دست
پیر او سلطان ستمش الدین خطاب داده راوزنک سلطنت اعلان
موند و رسوم پیران امین گرفته تمام عمر پیش گذرانید تبارح
ثمان ثمانین سبب ماه رحلت موند مدت سلطنت او سه سال و
چند ماه بود ذکر حکومت کاشش جوین سلطان ستمش الدین
ومات یافت کاش نام زمیندار برهماک بحاله استیلا یافت
و جوین جو سبب پیر او الکفایت کرد پیر او مسلمان شده تحت
سلطنت جلوس موده مدت سلطنت او استیلا بر کاش
سال بود ذکر سلطان جلال الدین بن کاش جوین کاش مقبر
اصلی خود متوجه شد پیر او بواسطه حب بایست مسلمان شده سلطان
جلال الدین نام خود کف داد و مردم در زمان او اسوده و مرد و الحاکم
بودند و در آخر سنه ثانی و ثمان ماه رحلت موند مدت حکومت
همده سال بود ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین
امر ناگزیر سلطان جلال الدین را در یافت امر پیر او سلطان احمد
خطاب داده جانشین برپا ساخت و در آخر سنه ثمان ماه پیر
جسمانی خلاصی حبت برده مانیات بیست مدت سلطنت او شانزده
بود ذکر حکومت ناصر الدین جوین تحت ایلان جلوس سلطان
احمد بن سلطان جلال الدین مالی ماند ناصر م غلام او از روی حوا

قدم نهاده و شروع در انفاذ احکام نموده امر او ملوک سلطان ناصر
 بقتل کرده و کی از جوان سلطان شمس الدین بکمره را برهان و ایستاده
 به سلطنت او بیعت و زبغولی نیم روز بود ذکر سلطنت ناصر شاه
 چون ناصر غلام را بقتل آورده اند کی از نو زندان سلطان شمس الدین بکمره را
 بجهنم رسانیده بر سر سلطنت اجلاس نموده او را ناصر شاه خطاب دادند
 طبقات دوم از وضع و شریف و خرد و بزرگ در مدامین و ارجل
 و قانع البال شدند و آخر تبارخ انی و عشرین و ثمان ماه رحلت نمود
 سلطنت دو سال بود ذکر سلطنت باریک شاه چون ناصر شاه وفات
 یافت امر بزرگان باریک شاه را اجلاس نمودند و در زمان او سکه
 و سیاه اسوده حال بودند او نیز بعیش و عشرت میکند رانید چون
 طو مار حیات زندگانی او نور دیده شد در سنه قمری و سعین و
 و ثمان ماه رحلت نموده مدت سلطنت هجده سال بود ذکر حکومت
 باریک شاه بعد از فوت باریک شاه امر او معارف ممالک یوسف
 را بر سر ری و ماندی اجلاس نمودند اما ناصر شاه عیلم و خیر خواه و سنجید بود
 و در سنه سبع و ثمانین و ثمان ماه شروع در مرحله پایی عالم نشستی نمود
 مدت سلطنت او بیعت سال و شش ماه بود ذکر سلطنت
 بیکندر شاه بعد از فوت یوسف شاه امر او وزیران بهم نظر کرد
 را بر سر جهان بابی اجلاس نمودند چون احتیاج این امر خطیرند
 او را معزول گردانیده فتح شاه را بر برداری برداشتند

سلطنت او نیم روز بود ذکر فتح شاه بعد از عزل سکنه شاه امر
و بزرگان فتح شاه را سپرداری برداشتند بر سر سلطنت
منوچند و او عامل و دانا بود و در رسم ملوک و سلاطین سابقین
ممت خود ساخته میرکی را و اخور حالت و مراتب نوازش و مودت
و ابوابش و عشرت در زمان او بر روی مردم گشوده شد و چون
بلاد بخاک رسیده بود که مرثی بنجر را پاکب نویست بچه کی حاضر می شد
علی الصبح باد شاه ساعتی ریخت بر آید سلام این جماعت
گرفت و حضرت میداد و جماعتی دیگر حاضر می شدند نوینی خواج را
فتح شاه پیکان را بان و بینه او را بقتل آورد و علی الصبح خود ریخت
بر آید سلام پیکان گرفت این را قودر سینه است و شعیب
طنورایت است سلطنت فتح شاه بعد از سال و پنجاه بود که سینه
در بخاک چنین رسیده که هر که حاکم اکثر ریخت می نشست
و در آن دار شدند ذکر حکومت بابر پادشاه چون خواج برای
بی دولت صاحب خود اکثریت نام بادشاه بر خود نهاد و هر جا
خواج ساری بر دور و فرسایم آورد و مردم و دین و نسبت را با
و بقیه و بموایید دروغ مستطهر ساخته برگرد خود جمع نمود و روز
شوکت و قوت او فرود و عاقبت امرای بزرگ صاحب جمعیت
بیکدیگر اتفاق نموده نوبتی کرده کرده پایکاران خود موافق ساخته او
گشتند و طغیان او و دو نیم ماه بود ذکر سلطنت میر و شاه

چون غنای عقیق مبارک شاکست شد امر او معارف فیروزش
 را بر داری برداشتند او بادشاه کریم بود و چون طوبیایم
 زندگانی او مطوی شد در سنج و نسج و ثمنایا جل طبعی در کت
 و قولی انکه با پیکان چو کی در عذر نموده او را کشتند ت حکومت او
 سه سال بود و ذکر سلطنت محمود شاه بن فرور شاه چون فرور
 در کت شد امر او مردم بزرگ بپیر و اسلطان محمود شاه خطاب
 داده بر سر سلطنت اجلاس نمودند و او بادشاه متخلق با خلاق بود
 و سیدی مظفر حبشی نام عالم سرداران با پیکان بخود موافق
 حبشی محمود شاه را شهید کرد و علی الصبح بر تخت سلطنت
 برآمد خود را مظفر خطاب داد مدت سلطنت محمود شاه کمیل
 بود و ذکر سلطنت مظفر شاه حبشی چون مظفر شاه حبشی از روی
 تقلب تسلط جانشین بزرگان شد تاریکی عالم را دور کرد و او مرد
 قیام بی باک بود از علما و فضلا بسیار را بشهادت رسانیده
 اخر علما را الدین نام کی از سیاه میان او سرداران با پیکان بخود یار
 ماهی ساخته حبشی بنسیره نفر با یک بجرم سزا داد و در آنکه
 او را بقتل آورد و علی الصبح بر تخت نشاند خود را سلطان علاء الدین
 خطاب داد مدت سلطنت مظفر شاه حبشی سه سال و نیمه بود
 و ذکر سلطنت سلطان علاء الدین چون سلطان علاء الدین مردی عاقل و
 دانا و سپاهی بود امر او اخیل را رعایت کرد و دهنه کان خاض خود

نیز براتب سرمنده و مناصب ارجمند رسانیده با یکجان را از جوگی و ادب
ربط کرد تا مضرتی ناپدید و علماء و صلحا و بزرگان را از اطاعت
مملکت طلبیه تفقد احوال آن مجامع نموده و کمال سعی و اهتمام در معمور
بلا و بنگاه مندرج داشت و مواضع متعده و بحیث خرج شکر قدوس
السا لیکن شیخ نور قطب عالم قدس سره یقین نمود و در سال زیا
نخت خود اکهاله بواسطه درایت طواف هزار مایه فیض الانوار شیخ
نور بقصیده بنده می آید از بزرگت اخلاق حمیه سالهای دراز با بر سلطنت
برداشت تمام عمر او بیست و عشرت گذشت و آخر در سنه
و عشرین و تسع مایه با میل طبعی در گذشت و مدت سلطنت او بیست
و هفت سال و چند ماه بود ذکر سلطنت نصیر شاه چون سلطان
علاء الدین حلت نمود امرا و بزرگان وقت از مرده پسر او نصیر شاه را به
سرداری برداشتند و او برادران خود را اعتبار نمود هر یکی را منصب
ببر عنایت نموده بود مقرر داشت و چون در سنه ثانی و ثلثین و تسع
حضرت و دوس مکانی طاهر الدین محمد یار پادشاه سلطان ابراهیم بن
سلطان بکنده رودی را بغل آورده مملکت را منصرف گشت امرا و خدایا
گروه افغانان که بخت سلطان نصیر شاه النجا آوردند بعد از خدیو
سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم نیز با او ملحق شد و او عمه و اخو گنج
وقت جاگیر لطف نموده و دختر سلطان ابراهیم را بجهت خود خواستگار
نمود و در سنه تسع و ثلثین و تسع مایه بواسطه حصول نسبت الهی

تهمای نفیس مصحوب ملک مرعای خواجہ سہرای خدیو سلطان
 بکراتی دستاد و ملک جان در قلموند و سلطان یار در آثار
 نمود کلیت خاصہ سرا و ارکشتہ و بعد ازین جوان بکالیان بنظر رسیدہ
 نصیر شاد مدت یازدہ سال حکومت کرد و بعد از و در اندک مدت
 بنگالہ تبصرہ شیر خان درآمدہ و چون حضرت حسنت اشیانی تہجا
 شیر خان بنگالہ درآمدند روزی حینہ ہباگیر علی بابا از جانب
 آنحضرت حکومت کرد و بعد از و پیر شس خود را بہادر خطاب دادہ و او
 حکومت بر او اخت و بعد از آن حکومت بنگالہ و بہار سلیمان کر را
 کہ از امرای سلیم خان بود قرار گرفت و او مدت سال باستقلال
 حکومت کردہ و لا بہت او دیہہ نیز متصرف شد اگرچہ خطبہ نام خود
 مکررہ بود اما خود را حضرت اعلیٰ مسکوت چون او در گذشت پسر
 قائم مقام او شد حکومت او بنیردہ روز کشید کہ بسی خوشایان
 گشتہ شدہ حکومت با و و در او قرار گرفت و ائمہ دو سال
 المدیوحی مؤدہ مادر شدہ فی و ثمانین و تسع مایہ داود خان از
 خان خانان کہ سبہ سالار لشکر خلیفہ الہی بود شکست یافت و بلاد
 بنگالہ منہر گشت و در سن اربع و ثمانین و تسع مایہ داود بہرست خان
 کہ بعد از خان خانان حکومت بنگالہ را و ارکشتہ بود بعقل رسیدہ چنانکہ
 در محل خوشنم کور شد و تا امروز کہ انشی و الف بھری است ملاو
 بنگالہ و اکالہ در تصرف اہلبای دولت قامرہ است ذکر سلطان

غیاث الدین جون سلطان محمود بنکی رحلت کرد به بزرگ او
سلطان غیاث الدین بنجنت سلطنت نکند زوده و دست نزل
نما از استن جو و عطار را ورده عموم طبقات انام را از خود را
و شاکر کرد و نیده وزری که بر جبهه شاکر کردند بر اهل فصل و استخوان
منمت نمودند و برادر خود را که سلطان عطار الدین خطاب
داشت و مشهور بعد شحال بود بدستور قدیم ولایت منسوب
مقرر داشت و چند یکدیگر که در زمان سلطان محمود در تصرف او نمود
بواسطه رضا نام او با ولطف نمودند و شاهزاده عبدالقادر را ناصر شاه
خطاب داده ولیعهد خود گردانید و وزارت تقوین نمود و خبر
دبا لکی و کوبه و جاکیر دوازده هزار سوار با و مقرر نمود و بخوابین امر کرد
که بر صباغ سلیم شاهراده رفته در رکابش بدولت خانه حاضر شوند
چون از حسن سلطنت و طوی جلوس و پاخت روزی امر او را خود را طلبید
که چون سی و چهار سال در رکاب پدر تردد و وفقه نمودم اکنون کجا بر
میرسد که آنچه از پدر رسیده است در محافظت آن کوشیده و بر باد
طلبی خود را بضمیمه ندیم و در امر و اسایش و عیش و عشرت برخور و واپس
خود کیشایم و ولایت خود را در امر و ایمان داشتن بهتر از آن است بولای
دیگران است ننند و در اجتماع اهل نعمه سعی نمودن گرفت و از اطراف و
جوانب اهل طب رویدرگاه او بگذاشته اند و اگر کثیران صاحب حال و
و خزان را بها و زمین داران حرم خود را ملو ساحت و درین بای نهایت

مبالغه بکار برد و از خزان جمیده هر کی را بنوی و پیشه بعت نمود و مناسب عید
 بعضی را قاص و با تر بازی و کروی خواستند کی و فرامیز نوازی و برخی را کشتی
 اموخت و بایضه کینه حبشی را لباس دان بپاشیده و نمیش و سیر است
 داده کرده جو سن نامید بایضه کینه زک لباس زک داده کرو منعی لا
 خوانده و بایضه کینه که بقوت و یح و حدت ذکا اینبار داشتند قسم
 علوم اموخت و مرزوبکی را در طعام خود شریک مسایخت و کروی را
 بر کزیده مالک مثل اسنعا و نگار اشتن جمع و خرج و شرمی کارخانه
 لغویض نمود و در حرم ساری خود بازاری طرح انداخت هر چه در بازار شهر بود
 میرمت در آنجا نیز و و ختمی شد و با بجه شازده هزار کینه در حرم ساری
 او جمع شده بود و هر کی را روزی دو تنگه نقره و دو من غله مقرر بود و در سب
 مبالغه تمام می داشت خنجرانی خورشید که بزرگترین جهای او بود
 با او محبت معط داشت و در همت صاحب تیار بود و بزرگترین غله بود
 شرح و دو تنگه میداد و چنبر کوبینه که بهر جا بوزی که در حرم ساری او بود و دو
 غله و دو تنگه مقرر نموده و بنجه تمکاری نمود که مرز و طعام بنجه بر در سوار می نمود
 که از دو بعید داران سر نموده بود که چون تنگه نعمت حق سبحانه و تعالی
 ارم با نعمتی که حق تعالی من از زانی داشت به نظر در آید بنجاه تنگه بر سوار
 باطل استحقاق و بنده و بویاب معطل نه ازند و با هر خورد و بزرگ که در بر
 سخن کنم که از تنگه بعین و انعام باورسانند و اکثر اوقات او بعین و عشر
 میکند و بعد از یک پارس کمربند کی ربیان جان بست و دای لوازم

عبودیت مشغول می شد و جبین خود را بر خاک عجز و افتخار میسود
و از در نیاز در آمده مطالب و مآرب خود را از حضرت حق سبحانه و تعالی
در یوزه می نمود و یکی از مقربان خود امر کرده بود که هر چه در مملکت او سیاح
شود و یا عریضه از سر حد رسد در محل صالح بعوض او رسانند و اگر
در مهمات ملکی و زرا را اشتباهی واقع می شد عریضه نوشت محل می
دستامانند و او جواب موافق عانوشت میفرستاد و حکایتی کنند که
سلطان بهلول بودی بادشاه دلی قصبه نهندو را که تعلی سلطان ^{طین}
داشت تاخت و با کنان قصبه مضرت تمام رسید بکسین نتوان
که بای جرات پیش نهاده این مضمون را بعوض سلطان نعیات الدین ^{نیت}
اگر لام مصلحت و صواب و زرا حسن خان و نسی انتها من و صحت نمود
معروض داشت که سلطان بهلول بر سان بیان کلی برسم نکین و سلطان
بخدمت سلطان سعید خان محمود شاه میفرستاد و درین ایام
مسموع است که از دلیری واقع شده و عوج او دست ^{نیت}
تاریج بقصبه نهندو دراز کرده اند بجز استماع این خبر در ساعت
بشیر خان بن مظفر خان حاکم چندیری و مان دستاماده که لشکر بهلول
سازگپور را همراه گرفته متوجه کوشمال سلطان بهلول شود و بعد از وصول
و مان بشیر خان استعداد مردم خود نموده عازم بیان کردند چون
سلطان بهلول طاقت مقاومت در خود معقود دید بیان را که آن
بر علی دست و شیر خان تعاقب نموده بجانب دلی متوجه شد سلطان

در بدیه شیر خان ابا زکریا ز سر نو تعمیر منتهی بود موده بود
 ری کشت روایت کنند که در شب چند مهر زیر بالین او می نهادند
 صبح بابل استخوان می داد و مقدار کبرک حافظه او را مجید موده
 بود که سنگام تنیر لباس قران با ختم کرده بر او می سپیدند از صحن عتقاد
 ساده لوجی او حکایت کنند که روزی شخصی سم خری آورده
 که این سم خری سی است و مود که تا او را بچاه نرارتکه دادند و سم او را
 از او خریدند القصه که سن دگر سم خراوردند بهای هر سه هفتاد
 گرفتند اتفاقا یکی دیگر نیز آورده و سلطان بچاه نرارتکه باو حکم کرد
 کمی از مقربان حضرت کت که مکر خریسی پنج پا داشت که بهای
 پنجاه بن مبلغ عطا میشود سلطان مود که شاید این باستان باشد
 و از آنها یکی بخلط آورده باشند و نیز باز دیگران موده بود که درو
 مشغولی می سخنان اهل دنیا باریه حاضر آورده نام کفران اطلاق میکرد
 و او عبرت گرفته تحذیر و ضومیکرد و استغفار نموده عبادت
 مشغول می شد و بابل حرم نیز مبالغه موده بود که تجربه نارتجه و
 بیدار میکردند و آب بر روی منیر وند اگر احوال خواب کران بودی
 بزور میکشیدند و بیدار می ساختند و اگر درستی بودی بیاید و علام
 ریخا سسی حسب الامر دستش گرفته میخواندند و در مجلس او اصلا سخن
 نامشروع و آنچه عم از وی آمد نمی گفتند و مسکرات را هرگز نمیدادند
 روزی سجونی برای سلطان ساخته بودند و کایک ننگه خرج کرد

و مودتا اول خرابی او را خواندند در سیصد جند دار و مکر
داخل شده بود گفت که این محبوب کار من نباید و نه مودتا
بقدرتش سازند کی گفت که به یکی عطا شود گفت عا شاکه
بخود رواندارم به یکی تجویز نمایم و منی یکی از عسایهای شیخ محمود
نعمان که مصاحب سلطان بود از دلی خدمت او رسید و
گفت محامد و عطایای سلطان را میآورده که هاتم تا بهر سید تو
وجه کار خیر دختر به دست ارم شیخ گفت وجه من از خود کفایت
گفت از توست تا من خواهم که از عطایای سلطان می بهره مند شده ابرم
بغیر از شیخ هر چند میباید کرد از فی نشد شیخ گفت که ایند نامی دیگر را
به بزرگی ایام با بعضی آنها نهایت میکنم تا که عاری ازین هر دو ام
آمد به چهره غریبم گفت من خود را بتو رسانیده ام بر عقل و دانستن
خود کار و مای شیخ آن مرد را بهر بار سلطان همراه برد و از کندی
که اینجا برای قرا و زن میگردند با وی گفت که منی بر دار و با خود بیا
چون شیخ بر سلطان درآمد آن مرد و محبتان در میان او و سلطان
رسید که این مرد کیت گفت مرد نیست حافظ و این محبتی
کندم بهر او آورده که بر مردانه ختم و آن کرده سلطان کیت او را
اینجا آوردی را پیش او بایستی روست شیخ گفت او را قاطبیت و
آن نبود که سلطان را نزد او ما به شد سلطان کیت که اگر او لایق نبود
به دیه او عزیز بود چون سلطان میباید و مودت شیخ بر آن قرار داد که

روز جمعه در مسجد جامع آن مرد هدیه خود را بکند و چون از نماز فارغ
 شد نزد سلطان نمود تا او بر مینبر راید و کندم را در دامن سلطان انداخت
 و سلطان او را با انواع عطایا و خواتین آفریده اند که روزی سلطان او را
 با خامیان خود گفت که من چند نفر حرم صاحب عال جمع آوردم اما
 صورتی که دل من خواست بدست نیاوردم کی اراش گفت
 که شاید موکلان این خدمت در غیر صورت خوب کامل نباشند
 اگر بنده باین خدمت مامور شود و بجهل که موافق طبع سلطان بهم
 رسانم و نمود تو صورت خوب را چه طور داشت گفت آنکه
 بر عضو او که بنظر در آید مینیده را از روی دیدن عضو دیگر مستغنی سازد
 مثلا اگر قانش را به مینه چنان آله او شود که بدین سوی او نیامد
 نکرد و سلطان این تمیز حسن را از وی پسندیده و او را حضرت که فرمود
 بلا در آمد و سر خید در عالم نظر انداخت آنجا که خواست نایب است
 و بیه موعی سید فخری را دید که خوامان میریت کعبیت رقا
 و قانش را مقتول ساخت چون مواجهه نمود نظر بر جمال او انداخت
 آنچه که میخواست بتران یافت پس سوزی حید در آن موضع بپای
 حید که مبدل است دختر را از آنجا آورده و بلازمست سلطان آورده
 سلطان اخوند ساخت گفت بچیدین نزار درم این با خرمیده ام
 و بعد از روی مادر و پدر این معنی را در باقیه دانستند که شخصی که درین
 موضع خیدگاه اقامت نموده بود دختر را بدست آرد و

دیار و سرحدات ته دادخواهی نزد سلطان این
بر سلطان کرده دادخواه شدند سلطان در

دختر دادخواهی میکنند سلطان از آنجا قدم برداشت و مودتها
را حاضر آوردند پس گفت که حکم شرع را بر من اجرا نمایند دادخواهان
حقیقت حال مطلع شده عرض کردند که دادخواهی بجهت آن بوده که
دختر ما را آن شخصی ربوده باشد چون در حرم سلطان داخل شد است
شرف و سعادت است خاصه که مسلمان شده و از کیش ما رها
است اکنون بطوع و رغبت ارضی شدیم پس سلطان با علماء گفت
که اکنون آن عورت بر من مباح شد آیا بجهت ایام که نشستم در حرم
شرع باشد یا من جایز اگر هم مستوحش تر باشم خون خود بجل کردم
علماء گفتند که آنچه نباد است کی شود در شریعت عفو است و کفارت
علاقی میشود سلطان با وجود این حال ازین امر شپمان شده من بعد مردم
خود را از چنین عورات و بیادها منع کرد و در سبب
و نمایندگان مایه تران علوی وافع شد یعنی زحل بیشتر در برج
عقرب بدرجه و دقیقه متجدد مقارن گشت و نیز کواکب خمس در برج
واحد اجتماع پذیرفتند و اثر نخست در کمر بلاد ماکسمت ظهور
یافت در مملکت خلیفه اهلانی پیدا آمد حین آنکه از جوان ناصر شاه
ببین و معلوم خواهد شد و در سنه تسع و ثمان و ثمان مایه رسولی
افزای جانبا نیر آمده عرضه داشت آورد که چون سابق سلطان

محمود بن سلطان احمد محاصره جانباز نموده بود سلطان محمود شاه به
 و معاونت سنده نائده خلاص کرده بود و آن سلطان محمود کجرا
 آمده باز جانباز را محاصره نمود اگر حضرت خاقانی نسبت بکی قلم
 ما را منظور نموده متوجه استخلاص سنده باشند و باعث اختیار جنت
 و مردانی خواهد گردید و هر روز یکایک سکه بحیثیت مدد خرج میدهد
 سلطان ساینده خواهد شد چون این مضمون بعضی رسید
 لشکر نموده در کوشاک نعلیه رود آمد روز دوم علماء و قضات را
 بمجلس طلبیده استفسار نمود که بادر شاه اسلام کوه کفار را محاصره
 نموده اما در شرح ما را میرسد که بحایست کار بر ویم علماء گفتند که تا
 نیست سلطان غیاث الدین از نعلیه رسول جانباز را رخصت و نموده
 به الملک خود خرامید چون کبر سر و پا درایت میان سلطان
 ناصر شاه و شجاعت خان که سلطان علاء الدین خطاب داشت
 بر سر مملکت نزاع پیدا آمد و با وجودی که مردوار در حقیقی بودند کار
 بجای کشیده که قصد یکدیگر کردند و رانی خورشید خنجر را ی بکلاه که حم
 بر یک سلطان غیاث الدین بود و شجاعت خان کر قه در میدان
 که مزاج سلطان غیاث الدین را نسبت بسطان ناصر الدین صحیح
 سازد و خیال بجز این داستان بعقیل در ذکر سلطان ناصر الدین مرقوم
 خواهد کرد و یہ القصه سلطان ناصر الدین غیاث الدین را در دست داده
 از منند و کر بحیثیت و در وسط ولایت دار کرت امرا را بخود میخواند

ساخت در آن وقت که منور و محاصره نمود و سلطان علاء الدین
شجاعت خان با بیخبر نهر کجراتی و لاسا کرده دست و پا می نمود
اخرا لامر مراد غیاث شاهی دروازه کشوده وی را بقلعه طلبیده ^{شجاعت}
چون دید که سلطان الدین از دروازه در آمد رفته نیا به سلطان غیاث
برد و بعد از چند روز که اساس قصر سلطان ناصر شاهی استحکام پذیر
شجاعت خان با پیران از پیش بر طلبیده کردن و در ^{مجلس} ششم
سنت و نفع مایه سلطان غیاث الدین بن اسماهال بخواب
حق پوشت بعضی گویند که سلطان ناصر الدین پیر از بر ملاک حشمت
سلطان ناصر الدین ربانی خورشید نیام و ستاد که خراب سلطان
را که در تصرف او بوده تمام بخازنان سپارد و الا از او خواهد شد
خزشت از سلوک ناخوش او ملاحظه نموده متام خراب و اموال را که
حرم خندان بود باز رد بکاسته ها ناصر شاهی تسلیم نموده بد
سلطنت او سی و دو سال و معده روز بود ذکر سلطنت سلطان
ناصر الدین در باب تواریخ متفق اند که ولادت سلطان ناصر الدین
در ایام سلطنت محمود غلجی بود محمود شاه و غیاث شاه از کمال آسپا
و خرمی جشنها ترتیب داده تا یک ماه بساط عیش و عشرت منبسط
داشتند لشکر از این موهبت کبری عامه بر ایام و اهل استحفا
خصوصا از خوان احسان مایه امتنان ایشان بهره ور شدند
و منجمان از خورشید شناس بعضی رسانیدند که شانزده بطالمی

سعد و سابع خود متولد شده و از قایل و سرپرستش کامل و تزیینات
 باید و در جمیع صنایع و انواع پیشه‌مندان و بی نظیر و متباینه و مرقم
 بنظر بزرگان در آورده و عبادتگاهش نهادند و در زمان صبی بزرگسی آنها
 سلطنت و شهر باری از جبین او واضح و بلاح و هویدا بود چون بسن تیز
 بر مر اسم سروری و سرداری منصب آید از او ان بوده چون غیاث
 الدین او را ولی عهد خود کرد و اینده شغل وزارت تقوین و موده برادر خود
 شجاع خان اگر چه بحسب ظاهری دقیقه در موافقت و و کذا داشت میکرد
 اما در باطن نفاق داشت و روی بخود مغضوب ساخته و روزی در خلوت غیاث
 شاه بعضی سائید که جمعی او باشند بی باک در خدمت سلطان ناصر
 الدین جمع شده او را بر ملک گیری تخریب می نمایند علاج واقعه پیش
 و دفع لایق است و جنیان و سوره میخوانند که اراده کردنش نامراده معینه
 ساختن او بخاطر صمیمیت اما آثار نجابت و امارت جداگیری از سبای
 او بلاح بود شفقت الهیه داشت که منجم غنایت و القات
 حراجت خاطر او نهاد و او را متوجه دست ساز و و مودتا عارض
 ملک بامر او سران کرده بر وانه رسانیدند که هر صبح سلام سلطان
 ناصر الدین قدم در رکابش در خانه حاضر شوند و سلطان ناصر الدین از رو
 استقلال مهابت ملکی را در پیش گرفته همه جا کاشتهای خود نموده
 و چون بر دخت بر کنات خالصه شمع صیب الید و خواج سبیل خواجه
 رجوع نمود بجان و امن و مویجان بجان که قبل ازین عاقل خالصه بودند بر

خویشند حل صیت ملکی کشنده رانی خویشند چون خوانان شجاعان
بود سلطان ناصر صاعی خاطر داشت بوسید شجاعت خان بعرض رسا
که ملک محمود کو توان و سوادش بقابل که راس و رئیس مشططان و غدارانند
سلطان ناصر الدین مخصوص شده اند و اجاره بعضی مواضع جاگیر و راهبانه
خود ساخته سلطان غیاث الدین ملک محمود و سوادش اطلبید و بی
ربش و تحقیر بقتل رسانیدند و مردم خانهای آنها را بقتل بردند
و سلطان ناصر الدین بعد ازین امر دست از شغل باز داشتند چند روز
سلام حاضر شد رانی خویشند شجاعت خان بعضی اتهام بکان خان
موجبات بقال و صفت یا قبه حریمهای عرض آمیز در لباس مغرض سانیه
و دست تصرف بخانه دراز کرده بخاطر جمع ارزوی استقلال مهلت
ملکی می ریختند و بواسطه کبر سلطان غیاث الدین قبول نمیداد
اما چون از مردم بعرض شنیدند بود که رانی خویشند شجاعت خان
سلطان ناصر الدین در مقام قرا و صد دهمت اند در کامی او متعین شده
بود شیخ حبیب الله و خواجه سیل چون دانستند که محکی این توفیق بود
موجب بقال است و صفت نگاه داشته اند و فراموشند و گرنه محرم سلطان
ناصر الدین در آمدن رانی خویشند این استمار از سلطان غیاث الدین
استغفال یا قبه جمعی همراه بکان خان دستار و از خانه سلطان ناصر
قانلان را گرفته پاورد و در وقت رخصت فرموده بود که دقیقه این
و فایق حرمت و عزت ناصر شاه می دو کند داشت نخواهند کرد و بکان

شیخ حبیب الله وخواجہ سہیل ازسری ناصرشاهی سوارشدہ متوجہ باب
 کشند و در راہ کعبہ میرفتند کہ ما بخانہ قاضی سروریم مرکہ دعویٰ خود بخا
 بہال میکنہ بخانہ قاضی حاضر شود کما خان و دیگر امر چون بہر بار ناصرشاهی
 و پیغام دست یافتہ جواب آید کہ شیخ حبیب الله وخواجہ سہیل متوجہ باب
 را بہر من نکشت اند و منیام کہ کجارتند کما خان جواب تلفظ شد
 و تائیدہ و رحم ناصرشاهی را قبل داشت سلطان چون دانست کہ
 قاتلان را رموزہ اندہ دارعب است شیرالملک تہی خان راوشہ
 پیغام داد کہ اگر ازاری بخاطر و زند راہ نیاقہ و غبار کعبہ است حاجت
 او را مکمل ساختہ بہستور قدیم بی تکلف قدم در راہ بند کہ پیش ازین
 طاقت معارف و مہاجرت ندارم سلطان ناصرالدین باوجود صد
 ملاحظہ شرف یابیوں و لی نعمت خود در بابت دیدار و پیر غبارفتہ را
 از صحارت امان بآید دیدہ و دوشتہ سلطان ناصرالدین بابرکرم
 خدمت شد و ہر روز التقات مجدد نسبت بخود مشاہدہ نمود
 جوار محلہا غیاثشاهی عمارتی تہہ کونج خود طرح انداخت تا ہر گاہ خوا
 شرف خدمت در بایدرانی خورشید و زنی صحت یافتہ کہ
 کہ سلطان ناصرالدین خانہ خود را بایام کوساک جہاننامی منسل ساختہ و قصد غدیری
 در بن منمن مست سلطان غیاث الدین بی فکر و نامل درست خمس و نفع ما علیہ
 کونوال را و رموزہ مہاجرت ناصرشاهی را منہدم سازد و بہا نشین سلطان ناصر
 باخاطر شکستہ بقای جمعی مصوب و تارک در بیابان کیش واقع استیم

کشت شیخ حبیب الله و خواجه سهیل انجا آمده ملازمت نمودند و در آن
خویشی و شجاعت خان بی آنکه سلطان غیاث الدین را واقف سازند
موجی از عقوبت ستاوند سلطان غیاث الدین تا نارخان را دست یازد
تا دجونی صر شاه نموده شبها با و در تارخان جمعیت خود در مو
لنگا نور که است به بقای ملک فضل الله بدهد مگر بخند سلطان
ناصر الدین قه غلام رسانیدند و او عرض نمود که داد که تا نارخان
رقه بخواند و جواب بیاورد تا نارخان نیک نهاد بخان بخیل متوجه
شادی آباد شد مضمون عرض به بعضی رسانید و هنوز جواب
نگرفته بود که رانی خویشی از بس که رنج سلطان غیاث الدین نمود
داشت بیرونه بعارض ممالک رسانید که تا نارخان را بدفع ناصر الدین
بغین نماید تا نارخان چون مضمون حکایت معلوم کرد از قتل و دوداده متوجه
باره کردند موجی که بدفع ناصر شاه نامزد شده بود بموضع کنگا نور رسید
در حال کار خود متحیر و متفکر گشتند که اگر طریقه خباثت مسلوک نمایند
از آن می ترسند که چون بوقت سلطنت ناصر شاه رسید هر یکی را بیا
رساند و اگر کنند و مراجعت نمایند از سیاست رانی خویشی که
و تبیب الوقوع بود ملاحظه داشتند و هنوز در صحای حیرت سرگردان
بودند که سلطان ناصر الدین از آن منزل کوچ نموده در قصبه بهلبد روداده
و درین منزل ملک مهنه و ملک بهبیت که از امرای کبار دول غیاث
نشای بودند آمده بودند ناصر شاه را فوت و شکست از دود

از آن منزل بقصبه جازنه زوال نمود و مولانا عا و الدین افضل خان و
 گروهی از زمین داران بخته درین منزل ملحق شدند و بواسطه زیست
 هوا و طراوت صحرا خیز روزی اینجا مقام نموده روز عید و طریقه را
 امراتر بر سر اوخته امر او معارف و سران کرده را بکلیتها حاضر
 مخصوص گردانید درین اثنا خبر آوردند که فوج شیخا عثمان باینجا
 خنک از موضع ملکاتو کوچ نموده بقصبه کند و به رسیدن ناصر شاه
 ملک ملو را بکوشمال آن جا و دستار و چون کوچ طالعش از افق
 مطلع گشته بود بجهت تلافی و یقین بدست و میروزی برچم ملک ملو
 وزید و آن گروه که بخته میبردستند و ملک ملو با بنجام بسیار در
 مقبضه جابر بار دوشی ناصر شاهی ملحق کردند و تا پنج شازدهم توان
 است خمس و نفع مایه از آن منزل متوجه مقبضه و خود گشت مبارک خان
 و محمدان خان آمده بویستند و چون بقصبه رسیدند رسیدند رستم خان
 حاکم ساکنین بوزکلازمت رسیدند حیدرسله میل و متاع بسیار بکشتند
 و بعد از وصول اجین امر او و جابران و تمانه داران در آن فوج و جو
 جوی و بزرگراه او بختاوندانی خورشید شیخا عثمان از بیم مابین
 سلطان غیاث الدین معروض داشتند که ناصر شاد با حسین رسید
 و جمیع امر او و تمانه داران با و کرد و یزد غفریب شادی آباد محاصره
 خواهر شد سلطان غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ رحیم الدین
 را بر رسم رسالت و تساده بنجام کرد که مدتهاست عثمان کار

بید اقتدار آن وز نه نهاده ایم اگر از روی خلاص و بیکانی مردم او باش را که
را بگرداند و اندر خصت داده بجنوب باید با نظام امور سلطنت بر او
ما قبل فکر صایب و خواهد بود در آن هنگام اگر صلاح داند و لایق
رهنمون را بشجاعت خان که حکم سرزند او دار دانه و نماید و باره
مسافر باب صلح و دوستی نامه مر شاه مقید بچوب نشد در صلح و مقید
ستند کور از قصبه حسن بقصبه مار منزل کرده چند روز بجا توقف نمود
و دین ایشان خبر آمد که کانا خان با سوار سوار بقصد خواب از شادی با
و دانه مجروح و صغای این خبر ملک عطن را با پادشاه سوار موضع مانده
و ستاد کانا خان اطلاع یافته متوجه مانست و کردید و بعد از محاربه
ملک عطن غالب شد و یک صد نفر مردانه مردم شتاس از فوج کانا
بغیر آمد و ملک عطن شتاد اسب و متاع بسیار غنیمت گرفته
بقصبه مار مراجعت نمود کانا خان بقیه السیف کرختی تعلقه در آمدند
و بعد از چند روز کانا خان تخریبیانی خورشید شجاع عثمان جمعی را بخود
همراه کرده با ملک جناب از قلمه مند و دانه مجروح و ستاد
ناصر شاه خواجه سیل و ملک مهنه و ملک هیبت و میا بکچور
بدفع بکاکان آمد و کرد چون نظر کانا خان بواج ناصر شاهی افتاد
پای توار و شبانشان جای رقبه بی خواب کرخت و با بجمه مر کاه ملا
و یقین دست داد با فتح و نصرت و وزی بر بجم و اعلام ناصر شاه
وزید تبارخ بیت و دوم ذی حجه سنه کور کوبت کاکان

دوامه و درین منزل عا سوسان خبر آوردند که سلطان غیاث الدین
 بهمنش خدیجه بیست و نهم روز از ده آمدن دارد و حجت امضای این است
 از دار السلطنت نقل نموده در صحنه عرض ملک است را گرفت و در ساعت
 که منجیل احست بار کرده اند از آنجا خواهد خرامید و بجوی فرزند نموده
 سادی آباد مراجعت خواهد کرد و ناصر شاه را استماع این خبر مسرور و
 کشت میرصد منرقبه و م مسرت ازوم می پرمی بود اما که شجاعان
 باستصوابانی خورشید محمده سلطان غیاث الدین را برداشته
 متوجه علی گشت و چون بدروازه دلی رسیدند از پس که کمر سلطان
 در بانه بود از دیکان خود بر سپید که مرا کجای می برند بعضی صورت
 واقعه را بعضی رسانیدند و مود که روز دیگر خواهم رفت امروز
 برگردید خدمت کاران بی اختیار بگشتند چون را نی خورشید
 شنیده که از راه مراجعت نموده دانست که این امر از پیش هوا خوانان ناصر
 صادر شده آن جا و آنجا بطریق طلبید سخنان درست بر زبان راند
 سبب تقصیر نمود گفتند که سلطان با اختیار خود در کشته کسی را درین
 امر مداخلی نیست و شجاعت خان باستصوابانی خورشید نکستند
 قلعه را دست نموده در جلالتیم کرد و ناصر شاه نیز خود پیش آمد و بدو
 قلعه را بجا تعین نمود و روز از طریق جمعی گشته می شدند سلطان
 غیاث الدین بجنبه مصلحی اقصی القضاات شیر الملک و استاد
 و او جواب موافق مدعا شنید از را نی خورشید خط نمود و هما نجا

ماند و چون محاصره ساختند و اهل قلعو بواسطه عدم وصول غله و نان بجان
مضطرب و عاجز گشتند مضمون منضم الانقلاب و لو علينا معوننا لفرغنا
توجه بر آن داشتند که امر سلطنت ناصر شاه گیرد و امرای که در قلعو مانده
موقعی خان و ملک مثل اند میر شکار و صفت یا قده خوز را بجهت
ناصر شاه رسانیدند سلطان ناصر شاه یک کت تکمه موقعی خان انعام
و موردانی خورشید شجاع عثمان چون بن حال اطلاع یافتند علنیان
از حکومت قلعو عزل نموده ملک ییاره را علنیان خطاب داده محاط
قلعو و حکومت شهر تقویض نمود محافظان سور جمله را ببا ساسانیدند
و امرای اکابر و جمیع سکنه شهر از مشاهده این سیاست گشته خاطر
گشاید غریب خدمت ناصر شاه و ستادند بر این نجات استمانند
و کار محاصره بعد از چند روز میر به انجامید که از غله خبر حرمی داخل قلعو ماند
اکثر مردم بجهت عسرت از قلعو بامدند و شب بمردم مصرع شسته و تسبیح
ناصر شاه بقصد تسخیر قلعو سوار شد و چون نزدیک قلعو رسید مردم
مرحبا حاضر شده تیر و تفنگ انداخته و درین معرکه اکثر جوانان کابل طلب
رختی شدند داخل امر سلطان ناصرالدین مجمل مقصد نیت متوجه شد
دلاور خان جنگجوی از حراب خود را بدرون قلعو رسانید و سلطان
ناصرالدین نیز در آمده و شجاع عثمان با گروهی از مردم مقیمه ریح قلعو
داد و مراکمی و تردد داد نمود و سلطان ناصرالدین بنفسش شیر انداز
کرد مردم خوب بر سر تیرا و رشتند و چون کوکاش شجاع عثمان بی پی

رسید و جوانان مردانه از فوج ناصر شاه مجروح شده نه صلاح وقت
 مراجعت دیده قدم از قلعه بیرون نهادند و در روی خود و اگر کسی
 که تردد و جان بسیاری نموده بودند سرکلی را ببطاعت و غایت خلعت
 جدید نسلی نمود و بعد از آن اولاد شیرخان بن مظفر خان حاکم خبیه بنی بزاز
 سوار و یارده سلسله میل مار دوی ناصر شاهی میپوستند و در مجلس
 پیر بزرگ انمظفر خان و پیر دوم را شمس خان خطاب داد و در صبح
 لشکر خبیه می دم اردوی ناصر شاهی استطناری و قوتی بدیده
 و درین وقت بعضی از اهل تسلیم شدند و که محافظت دروازه مان بپربانیان
 تعلق داشت اعلام کردند که اگر افواج ناصر شاهی با نجانب عبور نمایند
 قلعه بی مشقت و رنج بدست خواهند سلطان ناصر شاه مبارک خان و
 شیخ حبیب الله و موافق خان و خواجه سیدل و جمعی دیگر در شب و صبح
 ربع الاخر مستند کوه عتین نمود و شیخ حبیب الله را داد که اگر فرج میشود
 اکثری خود خواهد دست نامعلوم شود که قلع بدست افتاد چون امر
 قریب دروازه رسیدند اهل شهر باقی نرید دست خان بنی رخان
 که سلاح خانه تسلیم و تعلق داشت در بان دروازه اکثر دروازه را
 کشودند و مردم ناصر شاه جلوریز قلع بدیده و شجاعت خان را
 موبی راست میوجه خباثت فاما کاری نتوانست ساخت و کمر خسته
 بجوی خود درآمده و فرزندان و عیال را گرفته محرم سر سلطان غیاث الدین
 داخل شد و شیخ حبیب الله موجب وارد داد اکثری و تساده ناصر شاه

حاضر ساخت و او در طوق العین خود را بدر وازه مالپور رسانید و آن
شهر شد و امر آنجا پیش نهادند و مبارکبادتند بعضی سخر دان بی امر شاه
بعضی منازل و قتل را سلطان غیاث الدین را استنش زدند و شجاع
درانی خورشید بعضی مردم را گرفته بودند و دست نهب و تاراج را بر او
شهر را تا دور و زحمت کردند سلطان غیاث الدین غم نموده از صفه
ممالک اشغال نموده و محل سرای رشی قرار گرفته روز سوم جمعه
مستم ریح الاول سنه مذکور سلطان ناصر الدین بر سر سلطنت جلوس نمود
و شجاعت خان را درانی خورشید بهو کل سپرد و ممالک منتهی به بلخ و
و بسیر میانی خود را که میان منجه شهرت داشت ولی عهد گردانیده سلطان
شهاب الدین خطاب داد و صفه باغ که قریب دو لیحه سلطان غیاث
بود بجهه سکونت او مقرر نمود و همان روز خطبه بنام ناصر شاه خواندند
زری که بر چهره شایسته بود و رایل استحقاق دادند و کاخان و من
عالم طمان جدید و معراج بدر چیس و مردم دیگر را که باو طریق مخالفت
بیاسارسانیدند و گرویی از زیر تیغ را برده محبوس داشت و انجا که
باو بی موافقت مرده بودند او طاعات است به تو قدیم را بشان مسلم
داشت و شیخ حبیب الله را خطاب عالم خان داد و خواجه بهیل را که بر
استه داده بود منصب هیبالا معوض نمود و تبارخ محمد الاخر
سنه مذکور بلا زمت بدر ولی نعمت سلطان غیاث الدین شرف
سلطان غیاث الدین را در کنار گرفت و بسیار گریست و سرود

اورا بوسیده و در زمان حضرت کلاه دولت قبا یی بر سبزه که در در
 بارعام یار و زمهر که خود می پوشید و بر محبت و موده و تاج سلطنت و
 وزند بخت داده کلیه خراین سپرد و تهنیت و مبارکباد گفته حضرت داد
 تبارخ شازده دم رحمت مذکور بجا می سپرد و کلاه دولت سلطان
 طعنه رسیده است زنجیر میل و صدر اسب یار زده و خود دو پا
 و علم و تقاره و ستار بریده سرخ و بیت لاک تنگه بجهت خرج میو یا است
 داشت بعد از خیزد و زبیر خاں حاکم منده سور از غایت او بار و از نمود
 مهاجرتان بعد از تردد بسیار رقه بشیر خاں بویست و علیجان و بعضی
 شوریده و نجات که از اعمال شنیده خود مستویم و خایه بودند نیز رقه
 پیوسته بشیر خاں از نواحی علی کج کج موده متوجه چیدری کردید و سلطان
 ناصر الدین مبارک خاں عالم خاں را پیش شیر خاں دستا و ما بهر طریقی
 تواند نسی او نماید رسولان هر چند نصیحت نمودند در برابر هر که نادیده
 گفت و خواست که هر دو را مقید سازد بهانه آنکه رقه در خود مشورت
 از خگاه برآید مبارک خاں عالم خاں مردم خود سپرد و مردم او
 مبارک خاں را گرفتند و دو خدمتکار او را کشیدند و عالم خاں درین وقت
 خود را با سیس ساینده و تعجیل تمام از اردوی او برآید و با جارا نجهت
 سلطان ناصر الدین تفریر کرد سلطان ناصر الدین وزند خود سلطان شهاب الدین
 را حکومت قلع شادی آباد گذاشت تبارخ نهم شکان سنه کور در
 کوشاک جهانهای علی بن زول کرد شیر خاں چون بعلو اجین رسید با عوا

مهاجران بار نقضه خباثت به بیایان پراکنده و قصه به آماج نمود
سلطان الدین مجرد استماع این خبر کویح نموده در کوشاک دینار واکرت
درین اشاخر رسامیند که سلطان غیاث الدین از خزانه دینی معبود
عقی خرامیه یغوبنی سلطان غیاث الدین سبی سلطان الدین مسموم شد
و بنجره رسیده که بدش سرگزسان رسیده و کامیاب شد و سلطان
ناصرالدین بازده سان مان وای کرد پس قصه به نسبت بهمت
باش و العلم عند الله القصه سلطان ناصرالدین فوت شد به بسیار گریست
و سه روز تعزیت گرفته روز چهارم کویح کند و شیرخان ارجم جان
به یار خود کرد و عین الملک و بعضی سر داران ذکر حد شد و بار دوی
ناصرالدین محو شد و سلطان ناصرالدین تعاقب نموده و در لاهی سالی
شیرخان دیو سینه برشته خباثت کرده گریخت و در خطه چپ
پای استوار نتوانست کرد و رقه بولایت ابرچه و بهاندر در راه
و غبارت و نوشت و سلطان ناصرالدین چندی رفت چون چند
کنده شیخ زادای چندی خطی شیرخان شد و ندانده چون اکثر شیخ
شادی باد متفرق شده بجا که خود رقه اند و بواسطه موسم ربیع
امر از رود دست نخواهد داد اگر از انجانب منوجه چندی می شوند و مردم
با اتفاق محوم عام نمایند مگر که سلطان ناصرالدین بدست اقد و اگر بگریزد
فتح شهر با سهل وجه میسر خواهد شد شیرخان فی نال کویح نموده بنس
چندی رسید سلطان ناصرالدین بکاش شیخ زادای اطلاع نموده

اقبال خان نامزد کرد و دو کاست تک نقد بحیثیت مدوخرج همراه داد و
 دو کرده از چندی زرقه بودند که شیرخان با عباد قول شیخ را دانا است
 نمود بعد ترتیب افواج طرین حرم دانی کجا آوردند و در انهای دارو کیر انگاه
 بشیرخان سید از کارانند و منجه یعنی کار خود کرد و سکنه خان در جگاه
 کشته شد خاله سبیل و مهتاب خان و شیرخان مجروح را در ضلع
 قبل انداخته و در پیش گرفته چون شیرخان در راه وفات یافت و
 خاک سپرده خود بیشتر رسته اقبال خان پاره تعاقب نموده رشت
 و سلطان ناصرالدین از استیلا این خبر مسرور و خوش وقت گزیده
 خاک گاه کردید و از انجا سکنه خان را بخط خبیری رسانده
 شیرخان را بر دار کردند و عنان حکومت و حراست ان خود را بقضیه
 بحیث خان سپرده بکوب متواتر بقصد کشای سعدالدین رسید از انجا جمعی
 بعضی رسانیدند که شیخ حبیب الله نسبت به ان خان داده عذری
 و در کمین دست سلطان ناصرالدین و ارمقید ساخته پیش از خود منتهی
 و تبارخ دهم شعبان شمس و شمع ماه تقویم و روزی قلعیه شادی آباد
 در آن بعضی و عشرت مشغول گشت و اکثر اقبالش لشراب خمر مصروف
 و در صین شراب اماری پیر را بتوهم نفاق میکشت و مردم خود را زینت
 می کرد و دید خلقی و ظلمش مرتبه رسیده بود که روزی مست بر سر
 خوابیده بود اتفاقاً در حوض افتاد و خنکائی که پاسبان میداشتند او را
 از آب بر آوردند چون شیار شد رسید که مرا که از حوض آورد

همانگونه که گفتند این خدمت را بجا آوریم و مرهم را بقبل رسانید
و از آن کار بر قصبه بین نشیند که آن جوش کالیا ده راست کرده و در
بانغ و روز مفری طرح انداخت که سیاهان مثل آن ندیده اند و در
رقه میل عمارت بر تبه انجامید که از نفعده گروه مالوه که بارت رسیده بود
بج کرور عمارت صرف نمودی و تبارخ مسیت و دوم ذی قعده
سنة ثمان فتح مایه بقصه ماحت و لایت بکواره بقصه نعلی آمد و چون
بکوح متواتر چون بقصه اگر رسید و بکواره بقصه نعلی آمد و مفری فتح
و عمارت عالی طرح انداخت که کمال آن عمارت از غرایب ذکا
است مدتی در آن قصبه در کر قعده افواج را با طراف و نواحی فرستاد
و متمدان را گوشمال داده پیش کر قعده مراجعت نموده در ستم فتح و فتح
باز بطرف صیور حرکت کرد و چون بویط و لایت رسید و حجت
و جمع زمینداران پیشکش و ستادند و بهوئید اسفند سوداس مرا
و بت بریل صیوری داشت دختر خود را پیشکش آورد و سلطان با طرب
رانی صیور خطاب داده بهوئید اسفند سوداس امشغول مرام کرد و
در انامی مراجعت طاسوسان خبر آوردند که نظام الملک و کنی حجت
ولایت اسیر و بر باینور آمد چون داود خان ضابط اسیرم طبعی نابصر
می بود سلطان ناصر الدین قزلباش خان و خواجه حسان بولایت اسیر
بر باینور و ستاد نظام الملک مراجعت نموده بولایت خود رفت
اقبال خان خطبه صر شاهی در اسیر و بر باینور خوانده در الملک شاهی

رسید و در سنست و عشرتعمایه سلطان شهاب الدین باغی ای بعضی امر برگشته
 روز کار علم بغی برافراخته از قلعه مند و فرو آمد و امر او سرحد بر و اکثر جمع شدند و از
 قصبه نعلبه کوچ نموده بقصبه دوار آمد و سلطان شهاب الدین جمعیت پدر را نکند و
 بجنگ پیش آمد آخر الامر با فتح و نیم نیروزی بر شده اعلام ناصر شاهی و زید و سلطان
 شهاب الدین کیرخته رو بصوب چندیری نهاد و دلاوران فوج
 ناصر شاهی او را تعاقب نمود و قریب بود که دستگیر سازند اما مهر اوبت
 و شفقت پدری مردم را از تعاقب منع کرد و روز و کمر از آن منزل
 کوچ کرده او را پیش انداخت و چون سلطان شهاب الدین بقصبه
 سپهری که سرحد چندیری است رسید سلطان ناصر الدین جمعی
 از عقلا را پیش سر فرستاد تا از کوچه ضلالت بشاه راه هدایت را
 شاد نمایند اما چون راه صواب از نظر او پوشیده شده و غشا و غفلت
 حب جاه بر بصیرت او فرو بسته بود جوابی که بکار آید نگفت و روز و کمر
 جواب تقریر نمود که الان شرمند که و نجاست مانع دریافت دوست
 ملازمت است اگر قطری از اقطا مملکت بنده غایت شود بعد از چند روز
 بخدمت شرف خواهد شد رسولان چون دانستند که ملاقات مستعد است
 معاودت نموده ماجرا معروض داشتند سلطان ناصر الدین گفت انا لله
 وانا الیه راجعون تخمی که در هوا تو کشیم خاک شد و فرمان بطلب
 اعظم همایون پس خورد و خود بقسمه رهنمون فرستاد اعظم همایون بکناج تعجیل
 و اقدام شوق آمده در خط چندیری ملازمت نمود سلطان ناصر الدین

روز دیگر از چند ببری کوچ نموده متوجه قصبه سپری گشت و در آن منزل امرای
دولت را حاضر گردانیده گفت که چون شهاب الدین حقوق پدری را به حق
مبدل ساخته او را از منصب ولی عهدی خلع نمودم و فرزند اعظم بایون را ولی
عهد خود ساختم و سلطان محمود شاه خطاب داده خلعت و تاج سلطنت^{لطفت}
نمود و از قصبه سپری مراجعت نموده در موضع بهشت پور چند روز طرح اتقا^{ست}
انداخت و چون حرارت بر طبیعت سلطان ناصر الدین غالب بود باو
بود موسم زیستان باب سرد در آمده ساعتی توقف مینمود و فی الفور
مزاج از اعتدال رو با خراف آورد و امراض مختلفه و علل متضاده بود
طاری گشت و اطباء هر چند معالجه نمودند فایده نداد از قصاص
کنکین صفرافرو و روغن بادام خشکی می نمود سلطان ناصر الدین حال خود
و گرگون دیده محمود شاه و امرا و ایمان ممالک را بختور خود خواند و زبان فصیح
و مواظط گشوده فرمود که چون قصبه سیستان^{ست} ان فرزند را از چند روز کافه
عالمیان بر گزیده زمام جهام عیاد پیدا افتد او سپرده باید که از شاه راه
اطاعت و انقیاد خداوندی قدم بیرون نه هند و تابع هوای نفس و هوا
گردد و مضمون الشفقت علی خلق الله را بر صحیفه خاطر و صفحه دل بنگارد و نعم الهی را
که از او دریغ نداشته اند از خلائق دریغ ندارد و دست ظالم از دست
مظلوم کوتاه سازد و در دیوان کسالت و ملالت را بگوید و راه نهد
و راه وصول مظلومان را نه بندد و سخن مظلومان کما به نیکی اصفانماید
و در انصاف و عدل میان قوی و ضعیف و وضع شریف و بیعت و ترس

تفاوت جایز ندارد تا در روز بازخواست شر مسأله خود و مساوات را که ثمره مانع
بنوت و رسالت اند کم و محترم دارد و طبقه عیله علما را که در نه انبیا اند از فیض
سحاب انعام خود سرسبز و بارور گرداند و از صحبت ناقصان عقل و مجردان که بر سر
الفاظ اکتفا نموده اند و از لب لباب معانی غازی و عاطل اند احتراز لازم و واجب
و بقاع خیر، یکی همت بر مرضیات الهی مصروف دارد و در تمشیت مهمات مملکت
مشورت بتقدیم رساند شاه زاده محمود شاه و اعیان دولت از استماع
این مقال قلق و اضطراب نمودند و بجزم صادق دینت درست از جمیع
معاصی و مسکرات بجنور علما توبه کردند و بعد از ساعتی اجابت داعی حق نمود
مدت سلطنت او یازده سال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
از آن سر و آمد این قصر دل آویز که چون جاکرم کردی گویدت خیزد
چو همت این دیر خاکی ست بنیاد بیادش زو و باید داد بر باد و در سلطنت
محمود شاه بن ناصر شاه روز سیوم صفر سنه سبع و شصت و تسمایه
محمود شاه بن ناصر شاه در موضع بهشت بوله بطالع فرخنده فیروز
و زمانی سعادت اثر بر تخت سلطنت خلیفه جلوس کرد و لوازم آسایش
و ثمار بتقدیم رسانیده هر یک از اعیان وقت را بمرام خسروانه
خوش وقت ساخت و در همان مجلس تا بوقت ناصر شاهی را بقلعه
شادی آباد روانه ساخت و سلطان شهاب الدین بعد از توقف
این حادثه جا نگاه بینگار خود را بتقریب آباد و خیمه رسانید و محافل خان
خواجہ سرا و خواص خان در وازگی را بر روی او بستند و روز گرفت

بمقر بان خود بخام فرستاد که اگر طریق موافقت بمن سلوک دارید یقین که محل عقد
 امور مملکت مفوض برای ایشان خواهد شد محافظ خان و خواص خان گفتند
 که از دیوان قضا و قدر منشور سلطنت بنام نامی محمود شاه نوشته اند بطریق صواب
 آنست که بار دو و پوخته کدورت و خثوت بیکانی را بصغای بیکانی مبدل
 سازند سلطان شهاب الدین بایوس کشیده بصوب کداسه متوجه شد از نوشته
 سلطان محمود شاه واقف شد که سلطان شهاب الدین بمند و رفته بکوج
 سواتر و دیم ربیع الاول سنه مذکوره در کوشک جهان نای نغمه نزول
 کرد و از آنجا جانش خان را با فوجی بدفع سلطان شهاب الدین فرستاد
 و یازده زنجیر نیل همراه ساخت و تباریخی که مختار بنحمان بود بقلعه شاد
 آباد رفته در ساعت سعد در ششم ربیع الاول تحت زین که بجواهر و بویا
 زمانی مکلن بود در صدف بار نهاده بست و یک تخت بر دوش افروختند
 و محمود شاه از مشرق سریر جهان داری بر تخت سلاطین خیمه طالع گشت و امرا
 و اکابر شهر و معارف ممالک بجای خود قرار گرفتند و هر واحدی بخلق
 که لایق او بود استیاز یافت و بعضی امراء بخطابه های اختصاص یافتند و مقصد
 زنجیر نیل که بر دوش نهاده بود بتصرف در آمد و بعد از چند روز عریضه
 جانش خان رسید که چون اخترا اقبال سلطان شهاب الدین
 در حیضی دولتی افتاده هر چند نصایح مشفقانه و مواظب حکمانه القا
 نموده اصفا ننموده بجنبش پیش آمد و این بچاره اقبال خداوند
 تبار را مقدمه الحیشش گردانیده متوجه بمویشمال او شده و در صدیه اولی

پای ثبات او از جای رفته نزار نمود و چتر دار او بقتل رسیده چتر دست
 افتاد و خود کمر خیمه بولایت درآمد و چون موسم برسات رسیده بود
 سلطان محمود شاه جاوش خان را طلبیده و او بتاریخ سیخ ربیع الاول
 بقلم درآمد مشمول عواطف گشت و سلطان محمود از جانب سلطان
 شهاب الدین خاطر جمع نموده مهملات ملکی را به نسبت رای که منصب
 وزارت ناصر شاهی باو متعلق بود تفویض نمود و نسبت رای که از کمال
 غرور و نادانی مراعات جانب سپاه را فرود گذاشته دقیقه از دقیقه
 وقت و کفایت از دست نیداد و سلوک ناملایم پیش گرفته احترام
 امرا و سرداران کما بنیغ نمیکرد امرا اشتهاض فرصت نموده بتاریخ هفتم
 ربیع الثانی او را بر سر دیوان گشتند و نقد الملک که از موافقان
 دینی و شریک خدمت او بود کمر خیمه بحرم سرای سلطانی درآمد
 اقبال خان و مخصوصان بیکدیگر گفتند که اگر صحرای مملکت از لوث
 وجود آن ناپاک پاک نشود او کین خواستن بست رای قیام نماید
 و بدست صدر خان و افضل خان سلطان محمود پیغام فرستادند
 که بعد دولت خوای از بندای مخلص امرای بوجود نیامده و نخواهد
 آمد و بر رای انور واضح است که هنوز امور مملکت انتظام نیافته
 سر رشته مهملات جهانبانی بقبضه طایفه که در دین و ملت بکارد
 اند نهادن موجب اختلال قواعد سلطنت است و از بعضی خواهران
 بی عرض بعض رسیده باشد که نسبت رای بامرای دولت خوانان چه

چشمه سکه سیرد و یکی غرض او آن بود که بندگان قدیم شکسته دل شوند و محبت
اینها بفرقه انجامد و این فی الحقیقه تا دولت خواهی است و دولت خوانان
با جمیع هم او را از میان بر گرفتند و نقد الملک نیز قدم بر قدم او می نهادند اگر امر عالی باشد
جهان از لوث وجود او پاک ساخته شود سلطان از روی عجز و بیجاری نقد الملک را
نخواست و اما فرمود که او را از خراج کند و مضرت بجان و مال او نرسانند چون
الملک آوردند امر اتفاق نموده او را از خراج کردند سلطان محمود ازین کثرت
امر و تسلط ایشان از روزه شد صفای خاطر بخشودت مبدل گشت و محظوظ
خان خواجیه سرا که معجون ترکیب او بنفاق و شرارت مخمر بود و بواسطه
آنکه میل و زارت داشت سخنان غیر واقع در خلوت از امر بعضی سرانید
اتفاقاً روزی فرصت یافته گفت که اتیال خان و مختص خان میخواهند
که یکی از اولاد ناصر شاه را بسلطنت بر دارند سلطان محمود و مجروح شمس
این خبر مضطرب شده خواست که ایشان را بسیاست رساند بازار
از روی حلم و وقار در مقام تفتیش و تفحص شد محظوظ خان چون دید که
این سخن کارگر نیاید و در بد کوئی تجد تر شد و هر روز سخنان نامعلوم میگفت
تا آنکه روزی سلطان محمود جمعی فرمود که چون اتیال خان و مختص خان بدین ترتیب
بسلام آیند تفتیش نمایند و چون کار باینجا رسید یکی از خواجیه سرا بیان کرد مختص خان نسبت
اختصاص داشت با جرایم و تفریر کرد و مختص خان در ساعت اتیال خان را وقف
کرد و این دو هر ساعتی نگذشته بود که شخصی بطلب مختص خان و اتیال خان آمد مختص خان
بی توقف بخدمت شتافت و اتیال خان بهمت ملکی مشغول بود مختص خان او را

بطریق قدیم مزید از آنجا برآمده نزد اقبال خان آمد و با اتفاق بر خاسیه بنماز خود
 رفتند محافظ خان بعضی رسانید که مختص خان و اقبال خان بخانههای
 خود رفتند تا استعدا نمودند یکی از شاهزادهها بسلطنت بر واریت
 صلاح نیست که بجایمانجا رفته ایشان را دست بیکر سازند و کار امروز بفرمایند
 زمانه از آن کس نبراکند که او کار امروز فردا کند سلطان محمود
 حرف آن غدار را باور داشت و در شش متوجه منزل مختص خان و اقبال خان
 گردید مختص خان و اقبال خان کمر بنیته با صد سوار و پیاده از طرف
 غازی پور در شب بخت و چهارم ربیع الثانی از قلعه فرو آوردند
 و تمام شب قطع نمودند و صبح در نواحی نزدیکه بموضع سر آمد رسیدند و از آنجا
 نصرت خان بن اقبال خان را بتاریخ بخت و پنجم شهر مذکور بجهت آوردن
 سلطان شهاب الدین بصوب ولایت ایسیراهی ساختند و علی الصبح
 سلطان محمود در صفت بار بر سر سبز حکومت قرار گرفته محافظ خان را خواص
 جهان خطاب داد و شغل وزارت با و تفویض نمود و افضل خان را مجلس
 کریم و جاوش خان را دستور خان خطاب داد و بدفع مختص خان و اقبال
 خان حضرت کرد و چون نصرت خان طی منازل نموده بخدمت سلطان
 شهاب الدین رسید و او از غایت سرور و شادمانی روز و کربلا بلیت مبارک
 عبارت از ولایت بجاکهره و کمر و کونست متوجه کردید و از کمال شوق
 در کیش و روزی کروه راه طی نموده اتفاقاً چون حرارت هوا تابان
 بود که بای دفعه درایمی سوخت و سمند رانش طبع در عرق خویش غرق گشت

سلطان شهاب الدین بیمار شد و مزاج از اعتدال برون رفت و بتاریخ
 بست و بیستم جمیع الاول و ای حق را اجابت نموده رایست عدم که هر که
 هستند از اذانت قطع آن نرسند بعضی گویند بشارت سلطان محمود
 شد نفرت خان لباس کبود پوشیده نقش او را بر درشته بموضع سران که اقطاع
 خوانین بود منوجه شد و چون بانجا رسید مختص خان و اقبال خان مول و خزن
 کشته نقش را بقعه شادی آباد راهی ساخته بنی سلطان شهاب الدین
 بهوشک شاه خطاب داده جبر بر سر او گرفتند و غبار فساد برکنجته از ان
 دیار عازم وسط ولایت مالوه گردیدند و محمود شاه بمقتضای مودی
 جامی آن به که درین مرحله آن بشکستی که زمرک و کران مرخود اندیشه
 کتی سلطان بعد از رسیدن نقش بسیار کریت و او را بجاک
 سیرود رسم غزایا آورد و صدقات باهل استحقاق داد و بعد از فراغ
 تغزیت نظام خان را بگوک دستور نامزد کرد و نظام خان برضاج
 تعجل قطع سالت نموده بدستور خان پوست و با اتفاق یکدیگر بهوشک
 شاه جنگ کردند و او کرخته پناه بکوه بهار بابا جامی برد و در خدال این احوال
 عراض اقبال خان و مختص خان رسید که از زندگان موردنی غیر خیر خواهی
 امری بوجود نمی آید و محافظ از روی حقد و صد حرفهای غرض این موضوع
 داشتند خاطر اشرف را نسبت به بندگی
 قدیم مقرب گردانیدند و است که حقیقت
 مالدولت خواهی و حرام خوار رای محافظ خان:

امری که او نموده بر بنیم حرم پذیرگشوف شود و احتمال دارد که بعضی دولتخواهان
 از روی بی غرضی در خلوت بقصد یوان بن سخن نمایند چون مضمون عرایض معلوم
 شده بعضی خد متکازان نیز گفتند که عرض محافظ خان بن امیر آن است
 که خود از روی استقلال مهابت ملکی به بردارد و اگر محض خان و اقبال خان
 می بودند نوبت وزارت با وزیر سپید ملکی سخی او است که طرح مجید
 بر روی کار رود و یکی از اولاد ناصر شاهی از حبس آورده اسم سلطنت
 اطلاق نماید و خود را توفیق مهابت باشد سلطان محمود که در کار باخ
 و دور بینی نداشت و مود که سرگاه محافظ خان سلام بیاید و اگر قوه نگاه
 دارند که بعد از کجبت نیز خواهد رسید چون موافقان این محافظ خان حقیقتاً
 باور ساندند روز دیگر که شردم حمیدی الاول باشد با جمعی خود بر
 دیوان حاضر شد و بعد از ساعتی سلطان محمود او را در خلوت خواست فرست
 جوابی درشت گفت سلطان محمود از کمال غضب و نهایت شجاعت
 با بعدی چند از خواص و کروی از خشیان بون خرامیده و آن بکر کر خشیان
 دولتخانه بیرون رفت در بنده بیرونی را متصرف شده علم غنی را بر او
 و شانزده صاحب خان بن ناصر الدین را آورده چهره بر سر نهاد و
 حبیلی محمود شاه را بده جانب اوجین رفت و از آنجا دستو خان
 دیگر امرا را استمالت داده بحضور خود خواند و ممانعت که سلطان محمود
 اختیار کرد و محافظ خان شانزده صاحب خان را سلطان محمود خطاب
 داده بر تخت اجلاس نمود و بعد از چند روز دستو خان با حسن پند

و پس از وی مختصر خان و امتیاز خان سلطان بویستند صاحب خان
 را از استماع این خبر صدر خان و اصل خان را طلبیدند و میان
 بایان غلام مو که گردانید و تباریح محسن حمید الثاني مودت خان را
 در قلعه شادی آباد که است فیضیه تعلیم است که گاه ساخت و شبها
 صدر خان و مودت نامت علو و سیاهی را نقد از خزانه داده است و
 سطرین نمایند و سلطان محمود از این کج ح نمود و بدیال بوباره
 و بعد از یک یا سه شب سردارانی که عیال در قلعه نمند و دشتند سوار
 شده و بار دوی شانزده نهاده روز دیگر سلطان محمود از دیار
 کوچ نموده بجانب چندی متوجه کردند و کعبه با جرات نشسته
 بهجت خان استاد او در جواب نوشت که این بنده مطلع است
 که دارالملک شادی آباد در تصرف اوست سلطان محمود جواب
 در مال کار خود متحیر و متعذر گردید و در موضع بهت بوی تو مقف نموده
 طریق شورت در میان آورد و بعضی دولت خواهان گفتند که بنای
 قلعه منتهیو باید بر دورای بعضی خیال اقتضا کرد که از سلطان بکنند
 اسماد باید نمود سلطان محمود فرمود که مرا بخاطر خیال مهر سید
 خیر روز پای در دامن صبر سجده منتظر گوشت ایل باید نمود چه چندی
 قلعه منتهیو نیاوردن مناسب است که امداد و اعانت متصو مانده اند
 از گوان خواستن در نظر قبح منیاید و سلسله امید از طلق قطع نموده
 ظهور بطون لغت بر سیود و بعد از خیر روز مندی رای که بوی نور شجاعت

و کاروانی امتیاز داشت از تنه خود آمده همراه شد و بخت خان فتح
 حرکت خود اطلاع یافت پس خود شدت خان را بخدمت رسانده
 سلطان از سر استنظار عازم ماند و گشت پس از مدتی خبر آمد که شاهر
 صاحب خان متوجه جد و جنب پری گردیده چون موضع میرا
 نزول کرد طرین خان صلاح دیدند که صباح ترتیب افواج نموده
 فتح و نصرت باشند اتفاقاً بعد از یکایک شب افضل خان سوار
 شده متوجه اردوی سلطان محمّد گردید و نصف شکر پیشه با افضل
 مراجعت نموده با اردوی سلطان پیوستند و شایسته صاحب خان
 و محافظان از سر دشت و اضطراب دایره خود را تشویش زدند و گریه
 و روزهایم بضررت آباد بخل رسید دست ارفاق تلافی خوا
 کشته و ضبط و ربط تسلیم ریواختند سلطان محمود مراستم کرامتی
 بجا آورده متوجه شادی آباد گردید و چون موضع رسیدند نشی
 سلطان شهاب الدین امرای او که در پایه بهار با حاجی متحصن شده
 بودند قول گرفته نزد سلطان محمود آمدند بکوی متواتر چون بعضی شش روز
 که روز دیگر مقیم رمضان ششم و غش و تسع مایه فوجها را است
 متوجه نگاه شادی آباد شد و از طرین لشویه صوفی نموده معرکه فدا
 برار است شایسته صاحب خان جرات نموده بروج سلطان
 محمود حمله آورد و درین اثنا قبل متوجه سلطان محمود شد و او تیری بر
 فیلبان خبان زد که از پشت او بدرفت و درینوقت میدان را

با جمعی از جویان زخم برجه و مجروحان را روز کار فوج صاحب
را آوردند و شانه را در تاب مقاومت نیاورده و از نمود جمعی
بقلمه بردند و گروهی در غارهای که در حوالی هندو واقع است مخفی شدند
و سلطان محمود تا حوض تعاقب نموده و در آنجا شانه را در بطن
قلعه پیدا کرد و روز و شب در محاسنات می کشید سلطان محمود از
شفقت جلی نجام و تاد که چون نسبت اخوت در میان است عا
صده رحم از واجبات است و خلق صده بران میگرد که مر جایی التماس نماید باو
مستول داریم و آن مقدار مال که تواند داشت بر دارد و درود که نصیب
منیت تا خون بی وجه رنجیت نشود شانه را در صاحب خان به حکام
قلعه مغور کشید و چون نکرد سلطان محمود اطاعت او را و کرد در محاصره
مسالنه نمود تا در تاریخ شانزدهم شوال سنه کوربی اهتمام مولا
علاء الدین خراسانی دلاوران شکر مقارن طلوع صبح و در نزد
قلعه درآمده و بر سر مردم مورجل رنجیده بکیر او خنجر و بطرفه العین چون اعوان
النصار شانه را در آنجا کشتند و شانه را در و محافظ خان بایره
حواجر بمینتی را همراه برداشتند و راه مقصد بنه کر خنجر و روز چهارم در
مقصد رسیده و از توابع کجرات بار دوی سلطان منظر پیوستند و او مقدم
شانه را در کرامی داشت و در مقیاض لوازم همانندری و فوکن داشت و او را در
که بعد از موسم ربیعت لایت ملوه را بدست آورده میان انخوان
نموده خواهد شد و از آنجا بایا نیز رفت روزی که شانه را در نزد

باید کار مغول که مشهور بسرخ کلاه بود از جانب شاه اسماعیل معلوم شد
 که بجز این آمده بود و بخواهد مکاران سخن بلند و لیست شد و حکومت اینجا
 و میان عوام انتشار یافت که باید کار سرخ کلاه و مردم او شامزاده
 مندوز را اسیر گرفته اند مردم لشکر کجرات بحکم عام نموده چندی
 از جماعه باید کار سرخ کلاه را کشته شامزاده را افعال تصویر بی
 روی بوی لایت اسیر نهاده با سیصد سوار در موضع نوکانو که
 سرحد اسیر منار است نزول کرد و دودنا حاکم مقبضه کند و هر پنج اطفال
 یافته بر سیل تحویل آمده خباب انداخت و صاحب خان و هر
 نهاده اینجا حاکم کاویل که در بلاد کن است بر دوون نسبت محبت
 میان سلطان محمود حاکم کاویل استحکام بفرقه بود خود را از ایداد او
 بازداشتند و به چینه تجبه مدد خرج او مقرر نمود بعد از آنکه آشوب از مملکت دور
 و مساد او بصلاح مبدل کردید سلطان محمود بر بابط امن و امنیت قرار کرد
 و حکام و نهاده داران و اعمال بوابط ضبط و لایت باطراف و اکناف مملکت
 میدانی رای خواست که خود مستقل شود امرای غیاثشاهی و ناصرشاهی را
 میان بر کبر و کجبت عرض فاسد خود در مد کوی امر شروع کرد و در طلب
 سخنان نالایی نسبت به کس مسکیت تا آنکه روزی معوض داشت که فصلی
 و اقبال خان مکاتبات نشناخته صاحب خان دستاورد میخواهد که
 خوابیده را بیدار کند سلطان محمود این سخن عرض امیر را بی عرضانه تصور نموده
 که هرگاه افضل خان اقبال خان سلام بیایند بقبل رسانند روز دیگر

قدیم چون سلام آمدند مردوار گرفته بند از بند جدا کردند و سکنه خان
حاکم سیلوس و فتح خنک خان سروانی از شاه به این حرات
تسلط میدانی رای کرخینه بجایگیرهای خود رفتند و سکنه خان بنی فریه
ارکیده و به تا قصه شهاب آباد منصرف شده عمان خالصه بدر کرد
سلطان محمود بحسب کین این جا و در حینم دهی قعود سینه
عشر و تسع مایه از فت سکوئند و دو دانه در کوشکهای نای نعلجه
نزول کرد و مضرب وزارت مبدانی رای نقویض نمود و بحسب
حاکم جذب بری دیگر امر کس متاده طلب داشت بحسب خان با خود
نسبت خانه را دی رسیده غدر رسیدن برسات نوشت سلطان
محمود اعماش عن مموده منصور خان مقطع هیلد نوشت که بدو سکنه خان
منوجه شود منصور خان استعدا لشکر مموده متوجه خنک کردید چون بوا
ولایت سکنه خان رسید بوسان خبر آوردند که سکنه خان بسیار
جمع ساخته و مع هزار یان کوند و اله را نیز مقوس ساخته است منصور خان
نوقف نموده حقیقت حال سلطان محمود اعلام کرده کوکاب طلبیده شد
در جواب نوشت که اگر در کفر سکنه خان کماثل و کماثل عاقل و اشد
بغضوب قدر سلطانی گرفتار خواهد شد منصور خان ازین حکم در امان گاه
خود متحرک و متحرک گردیده مراجعت مموده بحسب خان بنی فریه
که کوکاب منصور خان نامزد شده بود نیز رفته به بحسب خان بحسب
و سلطان محمود از استماع اخبار کوح مموده بدو آمده زیارت

شرح کمال الدین مالوی نموده از قصبه بیال پور رسید فی رای با شکر انبوه و پنجاه
 ساله میل بدفع سکنه خان حضرت نموده عازم اجین گردید پس فی رای
 چون بولایت سیواس در آمد و دست تاراج و غارت برکشاد پس
 صافی سکنه از استماع این خبر بکشت و از روی غم راه صلاح نمود
 و بوسیله حبیب خان نیرود رسید فی رای آمد رسید فی رای اجین قبه استغفار
 بقصرات سکنه خان نموده سلطان محمود قلم مصور جرایم او کشید منصب
 بایک او مقرر کرد سلطان محمود از اجین کوچ نموده بقصبه گرفت و از آنجا
 عزمه داشت داروغه شادی آباد کند که جمعی او با شش اسب
 بیست و پنجم رمضان خروج کرده چتر از قریه سلطان غیاث الدین بر سر
 مجهول النسب را بداخته دست بغارت شهر در نمودند و با قبال خدای
 اس در بیس انجا به دست گیر کرده سیاست رسانیده شد سلطان استماع
 نموده نامه باروغه شادی آباد و ستاده خود بجایست بار با
 حاجی رفت و مصحوب مهر و اسد لاسا نموده بهجت خان بتادج
 بصیرت و بغبار بی دولتی مکمل بود جواب نامواب داده جمعی را بکاو
 و ستاده ما شانزده صاحب خان را سر کرده بیا رند و غرضه سلطان
 سکنه بودی خبر و ستاده مضمون آنکه محمود شاه زمام حمل و عقد و منظر
 ربط ممالک نفیضه کهار سیرده و پایی نقیاد از طریق مضطوعه علیها
 و النجده بیرون بنفاده اهل اسلام را ذیل و خوار و کاوان را جیون را
 مرز و مکرم میدارد اگر معوجی از عساکر مضطوعه یا بنجده در سده خطبه بنام

آن بادشاه دین دار خوانده و سکه ایشان را شایع سازد و چون
منتهی توان آمده این بایجرا را تفریر کرد سلطان محمود استخوان موزه بعد
یک مقدار نه بار کوی کرده در موضع سکار بود و دو دایره در دور
مختص خان بابا شکر و او ان پیش از خود بصوب چندیری ایستاد
و متعارف انجیل خبر رسید که در منصف محرم الحرام شش وعشرون یا
سلطان مظفر کجراتی بابا شکر بکیران بابا نصیبیل در قصبه مارزول نمود
در موضع دلاوره تسکار مشغول است و رای تهو را و دیگر امرای که در
قلعه مند و بودند مردم معتبر دست داده هر چند از روی غرور و اکنس انجام
نمودند که درین وقت سلطان محمود بصیط ملک خود در مانده را بدو
متخیر و لایست او نمودن از مروت و مردانگی تعبیه نماید و سلطان
و مشبول استماع نفرموده نظام الملک سلطان بابا فوج بر
بنواحی نعلیه دستا و او بخبار عوض زانی رسید مراجعت نمود و در آنجا
مراجع جمع از قلعه و دایره دست بردی نمود باز نظام الملک رفته
چند کس را بقبل آورد مردم دیگر بقلعه نپاها آوردند سلطان محمود از وین
این اخبار و حشت آثار ایشان غایب و مردود و متخیر شد که اول کباب
طرف متوجه شود و ناگاه در عین اسکی خبر رسید که سلطان مظفر
کجراتی مراجعت نموده راه دهور متوجه کجرات گشت سلطان محمود
مراسم شکر خداوندی بجا آورده دفع هجرت خان پیش نهادیمت
ساخت و بعد از چند روز خبر رسید که سکه خان باز علم بلخی را و آخته

قریات خالصه متصرف گشت سلطان محمود باکم قصبه کند و همه
 لودها نام را بنام دیب او نامرد کرد و دو ملک لودها متوجه سیواس
 کردید بعد از تلافی و بعضی غنایار شدند و بیجا از صبح تا شام بر پا بود
 و در آخر سکنه رخا نا ب نیاورده روی هر میت نهاد و سپاه
 ملک لودها تقویت نموده بنجارش خول شدند درین اثنا شخصی
 که عیال او به بند رفته بود خود را ملک لودها رسانید و بهانه یابی بوسیله
 آمده جنح زمر کردار بود و در پیروی او زنده متاع زنده گانی او را بفار
 برد سکنه خان ارشیدین این واقعه را بشنید مردم لودها را پیش انداخت
 و شش نجر میل و اسب با عزمیت گرفت منظم و مضبوط به سیواس
 رکشت چون این خبر سلطان محمود رسید مع صحبت خان را مقدم دانست
 متوجه جنیدری کردید و در راه خبر آوردند که منصف ذی حجه شانزده صفر
 را انزکوند و اله جنیدری آمد و صحبت خان و منصور خان استقبال نموده
 او را بسلطنت برداشتند سلطان محمود در موضع ساجیو پور توقف
 نموده با استعداد پای ریخت و بعد از چند روز خبر رسید که
 سعید خان لودی و عیال و الملک ابگر دلی از جانب سلطان میکنند
 بموک شانزده صاحب خان پنج گروهی جنیدری و دو آمدند
 سلطان محمود ارشیدین این خبر را بشنید غارتگری را صلاح خیال
 دید که بجای خویش معاودت نماید و در انشای راه امر را در حضور
 خود طلبید اساس عهد و بیان را بایمان استوار ساخت با وجود

و تجدد عهد چون باره از شب که شت صد خان و مختص خان که امرا
صادق القول بودند بجانب چندی که گشتند محمود شاه جمعی را
بر بسم تعاقب ستاد خود بقصبه سر فوج منزل کرد و دوبار غز
صومرا عمارات قصبه بلبه کند شتر بر سر رودخانه رود آمد و چون اردو
از پیش دروازه بلبه کند شت گامش میصور خانه با بقای او با شتر
ماند های اردو را تاراج کردند و از نشیندن این خبر عرق حمیت و شرم
سلطان محمود بخش در آمده و مودتا طوطا العین حصار را گرفته و جماعه بی غلبه
را بیاست رسانیدند و اهل شهر شوشت این کرده تاراج میباشند
اطحان و عیان شان بیل بندگی گرفتار شدند و چیده و زوایا سطر کا
در آن حد و توقف نمود شاهزاده صاحب خان و بخت خان
توقف الغمت عظمی داشت ملک محمود را با لشکر و اوان بصوب سارنگپور
و ستاد نه چهار خان گامش میقطع سارنگپور خراب کرده بنای
ملک محمود را نموده تا چندی فرار گرفت و چهار خان غنیمت بار گرفت
بسا زنگ یور با گشت و درین هنگام که موج ملک محمود گریخته
سعیه خان بود و می عماد الملک به بخت خان پیغام میدادند که
و عده چنین فتنه بود که مرگاه امواج منصوره سکندری بخرطه چندی
سید خطبه بنام سکند خان زبانی خوانده شود و در اسم دنیا
بزرگه خاقانی مضروب و مسکوک کرد و تا امروز از بیانی
نظم و نرسیده و چون جواب موعود عا نشینند از موضع سرود

کویح موزه چهارده کرده پیش نشینند در اینجا صوت افتد سلطان سکنه
 معروض داشتند سلطان سکنه در آن طلب رساد و چون معراج
 سلطان سکنه را از یاقه متوجه دلی گشت سلطان محمود منتظر نبل طفت
 بود طرح شکار انداخته بود روزی در آشنای شکار جاسوسی عرض رسانید که
 خواجه جهان و محافظ خان با بواج بزرگ بصوبشادی آباد رهی شدند
 سلطان محمود از آنها بنجامر حجت نمود و حبیب خان و مخر الملک و همکاران
 بر مع محافظ خان ^{ایستاد} مزد کرد و حبیب خان و دیگر امرتایخ شازده هم
 بنحو رسیدند اتفاقا پیش از ایشان سه چهار ساعت محافظ خان
 بقبل رسیدنش را جدا کرده بفتح و میرزی بردوی خود معاودت نمود
 و شازده صاحب خان را استماع این خبر ملول و محزون شده
 درآمد و شزاین بر روی خود دست بهمت خان خیابان صلاح دید
 که علماء و مشایخ را در میان آورده استغفار بقصارت خود نمود و بجهت
 شازده قطری از اقطار مملکت انماس نمایند و با بقا و قه این مضمون
 را بصاحب خان معروض داشتند صاحب خان گفت منیت که
 این در خاطر خود خطور میکرد از آمدن معراج سلطان سکنه منعموم بودم
 الحمد لله این بلیه دفع شد بحجت شما بصلاح امر شیخ اولیا را بار آورده
 و تساد و در خواست بقصارت خود موزه بجهت و خرج شازده
 مای طلب کرد سلطان محمود این امر را از لطافت عینی و عنایات لازم
 تصویر موده تسلیم السیر و قلعه بهلیه و دهمونی شازده تفویض نمود

و بجای آن وقت ده لاکت که نقد محبت مدد خرج و دوازده سلسله
و بل انعام کرد و مناسبت است به بخت خان و دیگر ارا و خوا
دستاده جمعی از ملازمان خود همراه رسول بخت خان حضرت
کرد شیخ اولیا و مستادا چون تیب بخنیری رسید
بخت خان سرزده خان که خود را با استقبال سولان شاه
مقدم ایشان الملقی با عز و احترام نمود بخت خان بعد از اطلاع
مضمون امین منشور حکومت را پسین هدیه را به سرزده خان
نجدت صاحب خان دستاده ده لاکت که نقد و دوازده سلسله
و بل خود نگاه داشت و چون بعضی تنه انکیران ایشان را درده صاحب
گفتند که بخت خان قرار داده که صبح عید و طرد نمازگاه شمارا با
مغویان بست آورد و دهند شیخ اولیا را بار دو دستاده
عهد میان ایشان بود که ساخت و جمعی از لشکریان اطلب نموده از
استماع این خبر خوف و هراس یافتند و زاده غالب گشت و همه
در فکر و اندیشه که زاینه و در شب بیت و نیم رمضان شان زاده بی عا
سلوک راه غیر متعارف حشمتیار نموده خود را در سه معوج سلطان
سکنه رسانید و چون این خبر بمجود شاه رسید باریخ نوزدهم
متوجه خطه خنیری گردید بخت خان و اکابر شهر با استقبال شاه
زبان اغدا گشت و نزد مجود شاه رقم عمو و صبیحه حیده ایشان شد
هر یک یک خلعت و انعام مخصوص گردانید روزی خنیر خنیری

اقامت نموده سرانجام آن ناحیه کرده متوجه دارالملک
 شادی آباد کرده بسعی نامری و استصواب نامری و
 تنخیر و در امر او سرداران بناده و سرور یکی اکنایه ناکرده
 متم و مطعون است در معوض سیاست می آورد ورقه کارجا
 رسیده که مزاج محمود شاه ارجیع امرا ملک ارجیع مسلمانان کشت
 و عیان قدیم که سالها در سرکار غیاث شاهی فاشا می تصدی می
 و یوانی بودند نستم غزل نامیه آن کرده و دادار کشیده اعوان و نصا
 میدنی رای بغیر کرد و ازین غل اکثر امر او سرداران توکل شکست
 کشت دست اهل و عیان خود گرفته مهاجرت اوطان خود اختیار
 کردند و متولد شادی آباد که دارالعلم و محیط رحال مضلا و مشایخ بود
 مسکن کواران کرد و کار بجای انجامید که جمیع شغل و عمل هر کار محمود شاهی
 حتی در بانی و ملیانی را میدنی رای بکاشتتهای خود حواله نمود
 از جنس سلمان در خدمت سلطان محمود زیاده بر دو سبب ماند
 و زمان سلطه و سید را حیوان منصروف شده کینه سازند و فضل حق
 داخل اکناره کردند و زمان مطربه ناصر الدین را نیز منصروف کردند سلطان
 محمود تسلط و استیلا را حیوان میدیه بی طاقت شد و چون
 اهل هند رسم است که مرگه نوکر خود را رخصت می کنند ما هزارا و دایع
 میبایند باین میدیه سلطان محمد طرف پرازی بر بای باین بدست
 بنش میدنی رای دستاوده بنجام داد که من بعد شما را رخصت میلا

من مبرر وید وراج پوتان جوابتند که چهل هزار سوار تا امر و فرمود
خواهی جان سپاری تقصیر کرده ایم و خدمت پسندیده از ما بخوا
آمده نمی دانیم که از ما چه تقصیر شده چون از ایشان جواب برده
را حیوان که در خانه میدانی رای حاضر بودند اراده کردند که از سلطنت بر
دارند میدانی رای را گفت که الحال سلطنت مالوه فی الحقیقه از ما
و اگر محمود شاه نباشد سلطان منظر کراتی جلور زارنده ولایت
مالوه را متصرف میشود پس هر کیف که باشد در رضا جوی و نعمت
سعی باید کرد میدانی رای اتفاق را حیوان بخت بدست سلطان محمود قدس
معرض استعواء استغفار انباده معروض داشت که برای جهان رای محفی
نیت که از زمانه کان بغیر حاکم سپاری و خدمت امری بوجود نیاید
که محاطان که اعداء و سلطان بود باقتبال خداوند کار او را تعجب
تمام بقبل آوردیم اگر چه آدمی از دستر پای مملو معاصی و تقصیرات اما
تقصیری که شایسته عتاب و از خاطر بوده بوده باشد انما بعزل نماید
و از ما نبوض اگر کجاست بشارت امری ملام صادر شده باشد از کرم
جلی و عفو نظری امید داریم که از آن در گذر و من بعد از ما بخلاف من
طبع سلطان امری دیگر بوجود نخواهد آمد سلطان محمود طوعا و کرها بخوا
از سر بر جانش در گذشت مشروط باینکه جمیع کارخانهای بطریق
بهمان کار و مایان حواله نگینند و اصلا در مهات مکی مردم خود را
مدخل ندهند و زمان سلمه از خانهای خود بیرون کنند و دستگیری

که تا سازد و میبانی رای محبت و صلحت و وقت شرایط را قبول نموده
 و بجوئی سلطان بسیار کرد و اما سالها بنج زیر سر را بنفقا و بجه از افعا
 شتی و اعمال فتیحه یزینی آید سلطان محمود از غایت شجاعت و جود
 آنکه دوست نفع مسلمان در خدمت او پیش نموده به بعضی خود وادار
 که چون از شکار مراجعت نمایم و میبانی رای سالها بنج خانه خود مرخص
 کردند و اثنای مراجعت آنها را پاره پاره کنند و زودیکر جامع قهر
 در مرجا که است خود بشکار رفت و از شکار مراجعت نموده بخلو کا
 در آید و میبانی رای سالها بنج رخصت و مودورین اثنای آن مردم
 آنکس که راه بر میبانی رای و سالها بنج زخم زودند سالها بنج در
 هما بجا کشیده و میبانی رای را چون خمش کاری بنود او را منزل
 راج توپان از استماع این خبر مستعد شده در خانه میبانی رای جمع
 تا گردنی سلطان محمود از کمال تهور و مردانگی از استماع این امر بجا
 سوار و خنجر پیاده مسلمان بفسه شهادت از دولت خانه پاره پاره
 خاک شده و صدرا را جیوت پیش آمده خاک را کردند و یکی را جیوت
 پوریه که مردانگی اشتهار داشت پای در میدان نهاده حربی سلطان
 انداخت سلطان حربش را رد کرده او را دوباره ساخت را جیوت
 و دیگر رجه حواله سلطان کرد و سلطان را جیوت بشیر گرفته او را از گردنم
 و ایند را جیوتان از نشا پاره این حال که بخت میباشند و خواستند که هجوم
 عام نموده او را بکشند چون میبانی رای برین اراده مطلع شد گفت که

محمود شاه ولی نعمت من است اگر با برادر خشم زدند شمار
حیه کار است اگر سایه دولت او بر سر من نباشد سلطان منظر چرا
دما رز روزگار من را بردار جویان بسجین میدان را می نیاز دل خود مقرر
وغوغا و نوشت است آن شب میدان را می بخد مت سلطان نجابا
وست نامد که چون در مدت عمر خود هوا خواهی حاصل می کرد
من نداده از بن خم جان سلامت بر دم اگر می الوقع کشن من امور
سلطنت انظام می باید حالام مضایقه نیست محمود شاه گفت یا
حقیق انجامید که میدان را می خیر خواه ماست و ارکان هوا خواهی و حق
را جویان بی اعتدال را از مرتبه مساود داشت و من چرا
خاطر او را بر نیم التفات و عنایت علاج خواهم کرد و پس از خبر
که خشم او تبدیل نصیحت کردند با یا نصه را جویوت مسلح سلام
و من بعد بهمین وضع سلام می که محمود شاه از غایت جرات و
دلیری بطریق قدیم با و سلوک نمود و دلاسا کرده بر بردوان
و ستاد تا به مات مکی رپاز و چون تیغه دراکه نشد و
دید که از سلطنت بخرامی روی نموده و در شهرت عیشین تبع با
به بهانه شکار ازت سلو مند و رانده رانی که با که حرم دوست دارد
همراه گرفته و حاجت کثیر از را جویان که دایم محبت خبر داری همراه او می بود
اطراف او را گرفته میکشند بهر اخور که خدمتکار قدیم او بود در خلوت
گفت که و دایم شکار خواهم رفت و را جویان را در بین شکار حیدان

خواهم دو ایند که هرگاه که بار دو بر بسند ایشان را شتور و حرکت
 نماند چون نیم شب بگذرد باید که سه اسب باد بای را بر و آن مرد
 و مستعد ساخته مارا مطلع سازد و روز دیگر چون بنگارفت
 نگاه آمد و از نزد در حیوان خواب رفتند و احوال حکم سه اسب
 مستحب بر و آن آورده او را واقف گردانید محمود شاه اعتماد بر
 عون قیام الهی نموده خود را با سپاهیان رسانیده بر سر رود صحرای
 غربت نهادند بعد از طی مراحل و منازل چون بقصبه رسید که سرحد کجرا
 رسید قیصر خان بهانه دار سلطان مظفر کجراتی را رسم استقبال کجا آورد
 همان داری بقیم رسانید و سر بریده و با محتاج شکیش کرده و عصبه
 سلطان مظفر نوشت تا رفدوم سلطان محمود مطلع گردانید و چون
 در خانه این خبر سلطان مظفر رسید اسم شکر الهی کجا آورده و
 قیصر خان و تاج خان و قوام الملک و دیگر امرای بزرگ خود را با استقبال
 و ستاد و اسباب عیالاتی و چند سلسله میل و اسبابا تو شمانه
 بر بریده و اسباب استخاره و کارخانهای که سلاطین در کار است
 ارسال داشت خود نیز حین منزل استقبال کرد بعد از آنکه در یک
 منزل و یک مجلس و یک تخت توان سعیدین اجتماع بنوین
 واقع شد سلطان مظفر رسم مروت و امر مروت مرعی داشته
 بر پشت نهایی بزرگای و مود و محققهای بدست امانه گذرانیده بر
 جراحتهای او مرهم نهاد پس از خیمه و در سلطان مظفر با لشکریای

اراست غیر نیست بلاد مالوه نموده چون قریب مدبار رسید را
پتواری متلومند و امضیو ساخته بلو زخم حصار داری و دست
مند فی رای و سلامی بچند هزار اجویست بجنو رفته رانا سا
بلتجی شدند و سلطان مظفر متلومند و را محاصر کرده بوقت میر علیا
نمود بعد از چند روز رای پتو را از راه غیر در آمده اما درخواست و
جبارده یکباره جاگیر خود و التماس نمود سلطان مظفر از کمال را
لمتس و رافت قبول کرده و روز دیگر بپتو را پیغام دست آمد چون
از ناحیه حرکت ناپسندیده بسیار صادر شده و بیم و مراسل غالب
است اگر سه گروه لشکر عقیقت شنید دست عیال و اطعان خود
گرفته و وادایم و متلومند هر که و نایب تسلیم نمایند سلطان مظفر استعدا
ان بکار رافت قبول کرده سه گروه پیش شست و انجا و وقت که
رای پتو را دفع الوقت میکند و انتظار آمدن رانا سانگا و مند فی رای
می برد سلطان از روی ستیزه و استیلا معاودت نموده قلع را
مرکز دار در میان گرفت درین حال خبر آوردند که مند فی رای و سانگا
مبلغهای کل رانا سانگا داده و نفقات نموده او را با کل متلومند
ان نواحی کو باب آورده قریب بهراجین رسید سلطان مظفر
اعظم مایون عا و نجان حاکم شیر باینور که خواهر زاده و داماد سلطان
مظفر بود و مستحق خان قوام الملک رانا دیب و کوشال سیدی
و رانا سانگا بغیر نموده بمست بر بنجر قلع کاشت اتفاقا شخصی آمده

صعود کوه را بر آسان داشت کرده گفت که رای تپور را در اینجا
 کسی گذاشته و چون در دوز هولی است را حیوان در منازل میخورد
 مشغول خواهند شد اگر دوز هولی در مرطوبی می در خاک انداخته
 بار دوم رجعت نمایند و پیشش فوجی بماند و ستند و فوج
 دیگر محبت بدو و کوه استند دارند بکن که فستق تصرف در آید
 سلطان منظر کنکاشش او را پسندیده بود با نعام و انعامات
 شطرنج گردانید و بناینج سیر در صفر سنه ربع و عشرین و تسع
 سیاه و شکر این کجرات از لشکر را برده خاک انداخته دست
 بردنای مردانه نمودند و راج پوتیان نیز پیش از مقدمه و تردد کردند
 سیاه کجرات قبل از عصر طبل را بکشت نواخته در مرطوبی و اگر کنند
 و راج پوتیان تردد بسیار نموده بودند و روز هولی بود در داران
 ایشان اندک مردم در مرطوبی گذاشته شب در خیال خود بودند
 چون بمخی از شب گذشت تاج خان و عماد الملک همان دلیل را
 پیش انداخته را به معهود رکوبه برآمده تاج خان نیز را به دیگر صعود کرد
 عماد الملک چون نزد یک دیوار غلج رسید در ایست که حیوان
 خفته اند و از آمدن فوج سخوری نداشتند و می بحال از زیر نازد بانی رتیب
 داده جمعی را بر دیوار فستق را برد و چون آن طایفه دیدند که راج پوتیان
 را خواب اجل در رفته است که قدم بر زمین نهاده در واره را
 کشادند راج پوتیان حاضر شدند و لا وانی که بیرون در واره بودند جمله

آوردند و خود را بدرون تسلیم رسانیدند و چندی از راجپوتان
بایره گریه کردند و بقیه السیف راه دار پیش گرفتند چون این خبر را
هتوریش پسر از خود شادی خان پوریه با ایضه راجپوت از
عفت شادی خان روانه شد به بادران کجراتی در خانه گمان درآمده
مردمی پیش پیش شادی خان می آمدند و در کمره دند و آنها از خرمی
در خاک حوک زخم خورده رو بگریختن دادند و مقارن این حال
سلطان منظر کجراتی از همان راه برفت که در آنجا چون چشم اهل قلعه
علم منظوی قنادیهای خود را میگرداند و روشن راجپوتان است
وقت اضطراب پیش در خانه های خود زده عیال خود را بقبل می رانند
و می سوزند و این عمل را حویر سیکوینه و موج و موج و جوی می دانند
کجراتی بچو بیها و منارل راجپوتان درآمده قتل عام کردند و صحبت بپوشید
که در آن شب و بایره از روز نوزده هزار راجپوت بقتل رسید بود و
چندان از غنایم و بندی است شکر کجراتی اقا و که محاسب و کاکا
در احصای آن معترف بجز و مقصود است و چون تابیده عون الهی
فتح میسر شد و راجپوتان حرام نمک لیسری خود رسانیدند سلطان
محمود آمده مبارک باد گفت از روی محبت پرسید که خداوند جهان
ما را چه می داید سلطان منظر از حال زبکی و مود که سلطنت مالک
مالوه مبارک باشد و سلطان محمود را در قلمرو کند و گفت شما را
بر حاجت نموده بایر و ذوی خود رفت و روز دیگر از آن منزل روانه

غرمت برادرش بجا سباجین را ناسا نکا بر داشت و چون ^{بعلیه}
 و مار رسید خبر رسانیدند که عادل خان و امرا هنوز از قصبه دیال پور
 پیش رفته بودند که رانا سانا بعد از استماع فتح قلعو کر تخته بولایت
 خود رفته در شب اول مست و بهت کرده راه قطع نموده و به
 رانی سلاهی را بخود همراه برد سلطان مظفر از شنیدن این سخن
 مراسم حمد و شکر الهی بقیم رسانید عادل خان و امرا طلب داد
 و سلطان محمود درین منزل بخدمت سلطان مظفر آمده موضوع شد
 که اگر یک روز بقلعه شادی آباد شریف و موده مرا سر وازش
 از آن طرف بگذرد کمال تقضانی به درین طرف شرف روزگار
 باشد سلطان مظفر او را در قصبه مار گذاشته خود بقلعه شادی آباد
 رفت سلطان محمود بوازرم هماننداری قیام نموده بیچکنهای لایق کند
 سلطان مظفر بعد از وان مجلس صحبت و عمارت و بانات نموده بکسر
 خود رفت و از آنجا با فتح و وروزی متوجه کجرات شد سلطان محمود از آنجا
 الفت و اخلاص چینه منزل برسم شایع همراه رفت سلطان مظفر
 اسف خان کجراتی را با چینه نزار سوار کوباک گذاشته سلطان محمود
 را رخصت نموده غدر خواست که سلطان محمود با تعالی اصفهان در
 شادی آباد قرار گرفت با برادران و سیاهیان قدیم خود بپشت
 نامه دستاوه طلبید مرا و نوکران بر جا که بودند تقدیم سرور و سجده
 متوجه ماند و گشتند و چون لشکر سلطان محمود جمع شد بصلح و احوال

استفغان سبب مکران که از جانب مندی رای در دستلو کار کردن محقق شده
بود عازم گردید مندی رای بعد از توقف بر این باراده را با ساسا کاست
سرحیه دارم همه در دستلو کار کردن است و من بجانب شمال بقصد آن
شده ام که دیار مالوه را صاف ساخته من حواله و مانده و حالا کار بجای
که مرچ دارم از من زور میگیرند عن حمیت راناسا نکا به من در آمده با
چند مراراج پوت خو خوار از دستلو جتو بر آمده متوجه کار کردن شد
و چون این خبر سلطان محمود رسید ارغاسیت دلیری متوراه خرم
و احتیاط از ترک محاصر کردن داده پنجاب راناسا نکا متوجه شد و
اکثر زور را قطع میکرد اتفاقا در آن دوشی که خنک واقع شد سلطان
محمود راه بسیار طی کرده در صحت کردی راناسا نکا و دوداده بود
چون این خبر را راناسا نکا رسید مری خود را طلبید گفت صواب
آن است که همین ساعت بر سر غنیمت باید رفت که راه بسیار آمده و
طاقت نرود و حرکت ندارد اگر تیر و تندر قه سودا و دست نوح
راستن نخواهد یافت و کار سهولت خواهد شد رایان و احتیوان همه
نخسین رای و تصدیق نمودند سوار شدند و جها را است متوجه
گشتند چون تیب بار دوی سلطان محمود رسید همان طوری که
او گفته بود لشکر این سلطان یکایک و دود و پنجاب می آمدند و
بهشاهوت میرسیدند بواسطه آنکه بی ترتیب خنک کردند و
سی و دوسه هزار مردم قدیم شهید شدند و از لشکر که از دست

بایاضد سوار شد و شکستیم ربه سوار سلطان محمود اقامد و سلطان
 محمود اربس دیر و متور بود با دوسه سوار در میدان مرداکنی بایاضد
 چون موج را جویان بجانب او متوجه شد خاک باد پای و قبا
 را بچولان در آورده در موجی که حکم در بای می شنید و بر چه داشت غوطه
 خورده و صد و چند خشم در جوشش او رسید و چون در جوشش
 برداشت پنجاه زخم از جوشش دوم که شد رسید بر او رسید
 و با جوشش خشم روار غنیمت گردانید چون از نشت اسب بر تخته
 اقامد را جویان او را شناخته زدن اسانکار بدند را جویان هر
 زبان مدح و ثنای او کشودند و خود را فدای او ساختند و اسانکار
 در پیش سلطان دست به پا نهاد و بوازم خدمت کاری گای آورد
 و مجایه قیام نمود و سلطان محمود صحت یافت و اسانکار از تن
 نمود که بجا است تا ج سر ملندی بای سلطان محمود تاج مکل بدو
 حیا رفب بر اسانکار داده از خود ارضی ساخت و اسانکار داده
 سوار را حیوت همراه کرده سلطان محمود را بلند و ستاده خود بختیو
 رفت بر ضار اهل بصیرت پوشیده نماند که کار اسانکار از سلطان
 منظر بالا راست که سلطان منظر نیاید برده آمد و نمود و اسانکار کاوتن
 را در حرب گرفته سلطنت داد و مثل این قصه غریب تا غایت معلوم
 که از کسی بوقوع آمده باشد القصه را استماع این خبر سلطان منظر جمعی گنبد
 مکوباک و ستاده مکتوب محبت اسلوب جراحات طبی سلطان محمود

امر هم بخت داده نفذ احوال او نمودند مدتی مدید لشکر کجرات در ولایت
 مالوه ماند و بعد از آنکه فی الحقیقه حکومت سلطان محمود استحکام یافت
 کتابت شمل بر بنیه قواعد لشکر گذاری بختیست سلطان منظم مرسل
 داشت و استماع نمود که چون بهات به بخواجه صورت یافته
 کجرات را طلب دارد سلطان منظم لشکر خود را طلب نموده بعد از آن
 لشکر کجرات ضعف سلطان محمود بر منظم ظاهر گردید و اکثر ولایت از
 تصرف او رانده بپاره ولایت راناسا نگاه بعضی گردید و آن
 سرحد سارنگپور و بهلیه را بسین سلمه دی بپور به تصرف خود در آورد
 کبیر رفته و در ناحیه سیواس و مصافات آن سکند خان معین
 گردید و از ولایت ملو غنچه در تصرف محمود شاه ماند بابت تمام
 سوار در چار دیواری بود اگر چه راناسا نگاه قدرت آن داشت که تمام
 ولایت مالوه را قاپض کرد و اما از ملاحظه سلطان منظم کشیده عنان بود
 اتفاقا در آن ایام که سلطان منظم رحلت کرد و اعدا قوت و کمینت
 بهم بر سید غلبه طغیان سلمه دی از حد گذشت در سنه سی و هشتم
 سلطان محمود لشکر وایم آورده منوجه ولایت بهلیه شد سلاهی در
 نوامی سازنگاب پور آمده خواب کرد و در نهایت بر بیکر سلطان محمود
 افتاد سلطان بابت سوار در میدان تهورایی محکم کرد و بخانه کمان در
 آمده و او مروی و مرواکنی میزد و نا اکنه سرداران نامی از دست
 سلطان محمود در خاک هلاک افتادند و کار بجای رسید سلمه دی

درآموده بر رمت سلطان محمود یار دژاه تعاقب نموده پیش
 چهار سلسله میل جدا ساخته منبذ و مراجعت کرد و بعد از آن سلسله بی از را
 یکاکی درآمده اظهار ندانست کرد و باره تحف و هدایا بر بسم پیش
 دست نموده است غفار ماضی نمود چون در شهر موست رفتی و
 شمع مایه سلطان منظر اجاست داعی حق نمود و امر سلطنت سلطان
 بهادر است تعالی بایت حامد خان بن سلطان منظر پیش سلطان
 محمود آمد و او بواسطه آنکه مرهون چنان سلطان منظر بود نه است
 تعظیم جایزه خان کجا آورده و مقید از مروت و قنوت و دو کذا
 و رضی الملک که یکی از امرای معتبر سلطان منظر بود از کجرات و نمود
 بلا زنت حضرت و دوس مکانی بایر باد شاه رقت و حکمی
 بر آن گذاشت که حکومت کجرات متصل بجایزه خان شود و بجهت مضایقه
 این بیت از آنکه منبذ و آمد و بجایزه خان مشورت کرده باکره مراد
 نمود و چون این خبر سلطان بهادر رسید خطی سلطان محمود شاه
 که از محبت و اخلاص محبب نموده که خواهم نکات خور مارا گذاشتند
 پیش جایزه خان آمده سعی در تنه انگیزی کرده بعد از مدتی باز رضی الملک
 منبذ و آمده رکبت ناکره رقت و درین بوقت اصلا سلطان بهادر
 نیامی نفرت نمود و لیکن در مقام آن شد که سلطان محمود را کوشش
 بهد چون بکنان واضح کردیده بود که سلطان محمود از کجرات و
 و کومک نخواهد رسید خود استعداد آن ندارد و بموجب مالو شده

اتفاقا دو ان امام سلطان بهادر نیز حکمت تادیب متمدان و
کوشمال معاندان قریب به صد طلوه رسیده بود سلطان محمود مفضل
معین خان و سکندر خان را از سیواس و سلمه دی را بکو ماک خود طلبید
و بخدمت سلطان محمود رسیدند معین خان را مستعد علی خطاب
داده سر برده سرخ که مخصوص بادشاه است عطا کرده
سلمه دی را بعضی رکنات دیگر داده و بجوئی نمود و معین خان را که
در اصل سپهروغن و شش بوده سکندر خان او را بفرزندی داده
بود و اینش سلطان محمود کز نخته در موضع سبیل سلطان بهادر
پیوست و شکایت ولی نعمت خود را تحفه مجلس گردانید و چون
این خبر سلطان محمود رسید دریا خان را بخدمت سلطان
بهادر در دست داده بنیام داد که چون حقوق تربیت سلسله آسای
بر دست من است و مساوت میامین کمتر مانده میخواهد که بحضور
رسیده مبارکباد سلطنت نماید و رسول سلطان محمود برین
ادا نمود که سلطان محمود از آنکه جانبد خان را بنیاه داده مفضل را
و در آمدن لیری نمی تواند کرد و سلطان بهادر تسلی نموده گفت که
من بجهت جانبد خان آن کرانی ندارم و تکلیف سپردن او نخواهم
و از آنجا بکوچ بکنار آب کرخی نزول کرد و بعد ازین بجزو رتن سین
را ناسانکاو سلمه دی بپوریه بخدمت سلطان بهادر رسید
هر دو شکایت سلطان محمود کردند و رتن سین از همین منزل

مرخص شده بختیور رفت و سلطان بها در کوی نموده بموضع سبزل دژ
 آمده متر صد آمدن سلطان محمود بود اما چون معلوم سلطان محمود
 شده بود که مکرر شکایت او بخدمت سلطان بها در شده بها نیز با
 نوکران سکندر خان را باین کوی نموده متوجه سیواس گشت اتفاقاً
 در انانی شکار روزی از این بختیور دست راست او شکست غنا
 اختیار از دست داده نقلی نمود و مراجعت نمود و در استوار
 قلعه داری شروع کرد و سلطان بها در کوی متواتر متوجه می شد و در
 بر منزل نوکران از وجدا شده بخدمت سلطان بها در می پیوستند
 و در قصده مار شتر زه خان که سردار معتبر بود آمده ملحق شده و چون
 بقصده نقلی رسیده قلعه محاصره نموده مرطوبها تقسیم کرده خود
 بمحمد پور قرار گرفت و سلطان محمود بآنه نزار کس در قلعه ماند و
 متحصن شده و هر روز یک فوت بجمع مرطوبها و ارسیده در
 در سر سلطان غیاث الدین اتراحت می نمود و چون
 در ایست که مردم قلعه در مقام نفاقه و از سلطان بها در قول
 گرفته اند از سر انغال نموده بمجاهدای خود آمده و مرتب آب
 جستن نموده بمهولعب مشغول شد بعضی تنگ اندیشان درین باب
 سخن گفتند که چه محل محابس و عشرت است گفت چون
 انعام باز رسیدن است بخواهم که بطرب و شوق بگذرد باینهم
 شعبان سیم و بیستین و تسع یازده و صبح صادق و اعلام نمود

۴۲
هبا در شامی از قیاس می نمود و طالع گشت و در میان ساعت
چایند خان بن سلطان منظم از قیاس و داده راه واریش گشت
و سلطان محمود سلاح پوشیده با جمعی قلیل رو برو آمد و چون در خود
طاقت مقاومت ندید گشتن حرم خود را بر مردن خود مقدم داشته
با توبیک یکبار سوار متوجه محلهای خود کرد و دید مردم داشتند که آتش
بجملها در انداخته و اوج سلطان بجای در محلهای او گرفته بودند سلطان هبا
پیغام دست داد که سلطان محمود و اهل حرم و امرای و امانت و
همچنین منعرض من تا کسی نخواهد شد و بعضی نزد کجای سلطان محمود
را از گشتن محل باز داشت که گفتند که بادشاه کجرات هر چند شبها
به بادشاهی و از نیکی دیگران تهر خواهد بود و وطن غالب گشت
هر گاه که شمار قه با ملاقات کشته این دیار را شبها بسیار و در
اتنا سلطان بجای در بخوبی سلطان محمود در آمده در بام محل تا بقی
امر او گرفت و کس طلب سلطان محمود دستا و سلطان بر دار
را در محل گذاشته خود با معیت سردار بزرگ سلطان هبا در آن سلطان
مغیثم او جای آورده مرد و بادشاه معافه نمودند و بعد از گشتن سلطان
محمود اندک در شتی در سخن کرد و اما آخر محاسب مرد و ساکت بودند
اما چنین روایت کنند که اثر تغیر در شتر سلطان هبا در بود و در
که در آن مجلس زبان گفت این بود که امر محمود شاه را امان دادیم
رقه منزل خود قرار گیرند و هر که در حرم سلطان است نیز امان دادیم

نواب جهان و نقیبان اسفند بود که مردم را از محل سر وین کشند و بعد
 ساعتی اصف خان را با صد نفر سلاح دار بجا طنت سلطان
 که است خود بدرون رفت و روز دوم که دهم شعبان است
 آن وقت نفر که همراه سلطان محمود آمده بودند نیز امان داده و دست
 و مود روز جمعه و روز دهم شعبان بر منار دارالملک شادی با
 خطبه سلطان نهادند خواندند و استناده نیز بخیر در پای سلطان
 محمود گفتند او را با معرفت سیر زکریا که از همه سلطان غیاث الدین
 خطاب داشت با صفهان اقبال خان سپرده تا بقبله جانیه
 برده نگاه دارند و در شب برات هیاهو دهم شعبان ای سنگه مقیم
 با آنها با دو نفر بهیل و گولی بر روی اصحاب اقبال خان شنجون
 آوردند و همان لحظه سلطان محمود از نار لیلته البرت فارغ شده بر
 بالین بختاده بود که غوغای سیر یوراید و چون بیدار شد بخیر با
 خود اسبخت و در پاشاگاه میانان از ترس که مبادا کمر زد
 فتنه در مملکت بپیداید او را شهید ساختند و بهی شب با تو
 جنج زبون کبر که شیران اسکان سازند بخیر و صباح آن شب
 اصف خان و اقبال خان بر بخیر و کعبه ای برداخته و در کنار دهبود
 دفن کردند و بعد پراور جانیا نیز محبوبس شدند ایام سلطنت
 او بیست و شش ماه و یازده روز بود و در سلطان بختاده
 بعد از فوت سلطان محمود ولایت مالوه متصرف سلطان نهاد

درآمد و اکثر مردمان امرای سلطان محمود را بدیدند چون سلیمان
پور پیش از جمع امران خدمت نبوت بود سرکار اجین و سارکین و قلع
بکایه او مقرر شد خود بعد از رسالت بسیر با پور رفت و بهوت
ولد سلیمانی همراه بود چون تا نزد و طعنان از احوال سلیمان ظاهر
می شد زمان مراجعت امین نصیر را طلب سلیمانی می ستاد و او را بطاعت
انجیل میگردانند تا که در مقبره نازک بکباب فضا گرفتار شد خیاچه در
طبقه کجرات مرقوم گشت سلطان بهادر حقه تا دیب سار پور
متوجه اجین شده و ولد سلیمان را اجین که خجسته بختور رفت سلطان
بهادر اجین را بدریان خان منند و والی داده عازم را بسین گشت و در
انتهای راه حبیب خان سا با است و ملو خان را سارکین و قلع
قلعه آسین محاصره کرد و چون ایام محاصره تبطویل انجامید و نقشهای غیر
مکرر بر بصریات جهان هویدا شد و سلیمانی تعاقب بعد از آنکه
مسلمان شده بود و جوهر کرده گشته خیاچه این مقبره بنفیل در احوال
سلطان بشارت و دایمیت و سلطان بهادر قلع آسین و الضویه
سلطان عالم کالی می تال سپرده متوجه کجرات شد و اختیار خان را
بکومت و حراست قلع منند و گذاشته عازم جانیانز گردید و در
ساراجین و قلع مایه استعداد لشکر نموده متوجه لشکر حقیقت گشت و
بعد از محاصره نبار بعضی طریق مصاحبه سلوک داشته بار بعد از اباد
و در احدی و اربعین و قلع مایه استعداد لشکر نموده حقیقت را محاصره

کرد و بعد از فتح حبیب پور در نوای من و سواران شریک حضرت حبیب
 پور با دوشاه کریمه کجرات رفت چنانچه در مجلس مذکور شد
 و در حکومت کجراتشاهی پور با دوشاه چون مملکت مالوه
 ملک مملکت کجرات هم تصرف اولیای فاسره درآمده انحضرت
 بعد از تسخیر کجرات عسکری مرزا و یادگار ناصر مرزا در کجرات کد اش خود
 بمنزله تشریف آوردند و بعد یکسال حضرت اعلی در کار شد و میرزا
 و سایر امرای کجرات را بی آنکه جنگی واقع شود ترک داده متوجه کجرات
 شدند و این داستان در محل خود مذکور است حضرت حبیب
 پور بواسطه مصالح ملکی مالوه را گذاشته بکره تشریف بردند مدت یکسال
 ملا و مالوه در تصرف اولیای چینه درآمده ذکر ولایت و دلاور سلطان
 بهادر کجراتی ملوک و در شاه چون در ممالک کجرات بواسطه فوت
 سلطان بهادر در خلل واقع شد و دیار مالوه از فرمان واهی خالی
 ماند متعارفان این حال حضرت حبیب پور را آگاه غمان غمیت بدی
 بدی باریکانه منعطف نمود ملوک خان باقیان امرای مالوه خود را قادر شاه
 خطاب داده از قضیه بطلبه حد و در برده تصرف خود را آورده میان
 امرای قدیم سمت نمودند و بهویت را بی یو بخل پسران سلطه ای از
 ولایت حبیب پور آمده فلاح رسین آن نوای را منصرف شدند و روز
 فوت و شوکت قادر شاه او فودوزین داران اطراف اطاعت
 او نموده برسان شکیش می دستا دند و رفقه رفقه کار او کبابی رسید

شیرخان افغان در زمانی که حضرت حبیبش پانی بدیع او مشغول بود
از بجایه سرپانی باو نوشتند و مهر بروی کرده دست او مضمون
انکه چون مغل بیایر بجایه درآمده از طریق خلاص مستدعی است که خود
متوجه کرده شود و یا بوجی دست او نهاده بواجی اگره خلل اندازد و با
ازین دیار مراجعت نمایند قادر شاه نیز جواب و مان نوشت
بر روی کرده دست او و سیف خان دیلوی که در طوالت او بود
و دایم از روی ستاخی سخنان است بی تکلف می گوید معروض
داشت که شیرخان آن مقدار جمعیت و شوکت دارد که اگر او
بر روی مهر کند کنجایش را در دست قادر شاه در جواب گوید که این
چه دخل دارد الا ان حق سبحانه تعالی زمام حاکمست مملکت عظیمه
اقدار من سپرده مرگاه او و طریق او ب نگاه ندارد و ما را چه ضرورت
که حرمت او نگاه داریم و چون مان قادر شاه بنظر شیرخان درآمده
نشان مهر از روی کاغذ برداشته در غلاف جنج خود نگاه داشت
انشاء الله در حضور سب این ستاخی رسیده خواهد شد و مملکت
مالوده در تصرف قادر شاه بود اما انکه شیرخان بعد از غلبه تسلط
مملکت پس بقصد تسخیر مالوده غایب گشت و بکوی متواتر از راه که از چو
دربار بکینور رسید عیب خان دیلوی نوکر و مصاحب قادر شاه
بود گفت طریق سلم آن است که چون با دنا عظیم نشان درین
مملکت درآمده و طافت معاومت باو معقود است بخارج محمل

و آنکه امشون بے اعلام رفته ملاقات و مانده فادر شاه را می و را
 مستحسن داشت از این بین با بخت در سارکنبور رفته بر دربار شیرخان حاضر
 حجاب چون خبر آمدن ملو شیرخان رسانیدند او را بحضور طلبید بها
 نامش مخصوص گردانید و خلعت پوشانید و رسید که منزل کجا گرفته
 او در جواب گفت منزل منزه خاکستان است شیرخان ازین او
 مسرور گشت و بر ریده و بارگاه سرخ و کارخانهای دیگر و ملک
 خاصه و جامه خواب و اسباب تو سکانه با و لطف نموده و فرمود
 در سارکنبور توقف نموده متوجه چین گردید و در راه شجاعت خان
 نا از همان عزیز چهر دار با شیشه مرجه او را در کار شود او را در کار
 بدینند چون بخطبه چین رسید عرض مملکت مالوده عجالت الوقت
 مکنو با و داد علم کرد که عیان و متعلعان خود را بکنند و ستاده خود
 خدمت باشد ملو خان عیان و اطعان را از قضیه چین با و رده در باغی که
 میان اردو و شهر بود و قرار گرفت روزی از منزل خود مجت
 شیرخان آمده مراجعت نموده در راه دید که جمعی از مغولان به بیدار
 و کلکاری مشغول اند و مر حل قلع که بر دور اردو دایم می ساختند است
 میکردند و ملو خان بخاطر جمع نمیکند رانید که اگر من همراهی شیرخان اقتضا
 کنم البته مرا هم کل کاری خواهد بود و در بر خود و از نموده در فکر
 گزین شد و شیرخان ازین امر و قوفت یافته شجاع خان گفت که
 بعضی حرکات نالایق از ملو واقع شد بخاطر میرسد که او را مادیست

نمایم اما چون بی طلب آمده ملازمت نموده و مجبوری او لازم بود اکنون
او درین مقام آمده سخن گوید تا بدو دلمه و دست یافته کرخت و چون
این خبر بشیرخان رسید جمعی را بر رسم تعاقب و تساو و خویش
سوار شد بپاره راه رفته است تا بدو امرائی که تعاقب قتل بودند باز
راه تعاقب نموده برکشند سکنده خان سواسی را بجهت ملکه مبارک و اکبر و
دوبل سیر حکومت ملو خان شش سال بود و کرشجاع خان به
نیابت بشیرخان چون ملا و مالوه بمصرف بشیرخان در آمد چند روز
در قضیه این وقت نموده بصنط و ربط مهمات آن صوبه پرداخت
و شجاعت خان را که استهاری شجاع خان دارد و قضیه این صوبه
داد حکومت تمام ولایت مالوه سپرد و حاجی خان سلطان را داد
و آن نواحی و لو خان را بر کار ماند و آن صوبه نامزد و مشوجه
قلعه رفته و گردید و بعد از خست روز خرا آمد که بشیرخان بن سکنده خان
مجبوس نمیکشد شجاعت خان را به شجاعت خان استعد و لشکر خود
نموده متوجه سیواس ماند و گردید بعد از تلامی و یقین بشیرخان بعضی
نوکراں صاحب خود را قرار داد که یکی سسی آن مضروب شد و داشت
که شجاعت خان زنده بدست افتد و عوض اسکنده خان تا اسکنده خان
باین نفریب شاید که غلام شود بعد از آنش خان بپاره قتل و جدا
بشیرخان بعضی نوکراں او تحمل نموده خود را بشجاعت خان رسانیدند و
کرپان موی سر او گرفته بروج خود را می شدند درین اثنا

مبارک خان سری ازین حال کاهی نمانست خود را بشجاعت خان رسانید
 و ترود و مردانه نموده او را خلاص کرد و در حرب چندین ترود نمود که با
 پای او از ساق قلم شد و از ریش مر کب زین آید و مردم نصیر خان
 میخواستند که سر ازین اوجدا کنند راجه رام شاه کوالیر که در حیدر
 شجاعت خان بود با بغاوت راجپوت چند خود را بکوکاس مبارک خان
 سری رسانیده او را برداشت و نصیر خان آنچه حق ترود و مردانه
 بود بجا آورد اما آخر الامر فتح و میر و بی شجاعت خان را روی
 نصیر خان گرفته بولایت کوند وانه در آید و شجاعتمهان چون شنید
 روی بر باز روی خود داشت او را برداشت و مطهر منصور در
 حضور یوروند و هموزر جمعی او را بست یوروند که خط سلطان
 رسیده که مقبولان انکه ملو خان با جمعیت بیار از بانسوره در مقابل
 من آمده کار خراب با مردم و دارشید کاجی عتمان همان روز همان
 وضع در سنگاسن نشسته منوچه کوکاس حاجی خان کردید در
 میان خود را با یکصد غنچه سوار نواحی کوکلی کاجی خان رسانید و
 او را از خواب بیدار کرده همان ساعت بی توقف خاک انداخت
 و ملو خان را شکست دادند و او خوار و ذلیل گردید بولایت بجات
 رفت و باز گریه بشت و روز بروز فوت و شوکت شجاعتمهان
 روی باز نداشت و در رفته تمام مال و را تبصر و راورد و چون
 بنهر خان در نواحی کالنج رحلت نمود و امر سلطنت باسلام خان مغیر

گشت هر چند با شجاعت خان با خوش بود اما چون دولت خان
اجالا که پسر خوانده شجاع خان و محبوب سلیم خان بود اما چون دولت خان
خدمت یار میکرد و اسلام خان بجهت خاطر و طریق التماس طلبه را
از و یار میکرد و از عز و احترام او بجای می آورد و زمان مهمات
تمام مملکت را به پید قدار او سپرده بود تا آنکه عثمان خان نام شخصی
روزی شراب خورده بدیوان خانه شجاعت خان درآمد و مکرر
آب دهن بر کلم انداخت و داشتش بر جان مانع او شد عثمان
جست و داشت بهر استنش حواله کرد و او از بلند شد و از او جدا شد
گفت و نمود که اول شراب خورده و تا نیا بدیوان خانه آمده و تا
به شش شت زده گفت مرد و دست او را برید عثمان خان گفت
آمده نزد اسلام خان آمده و باید کرد و بعد از مدتی شجاع خان چون کوه
نجدت اسلام خان آمد روزی عثمان خان باز بنجدت اسلام خان
رفته آنها را تظلم نمود و اسلام خان بر عصب کرده گفت تو هم
افغانی را و انتقام خود را برستان کوه سیدار و مولی این خبر شجاع خان
از سلیم خان آرزو شده حرمهای آلبا و گفت و در خلا این احوال
روزی یکی از مقریان شجاع خان آمده خبر آورد که عثمان خان در دوکان
انگلیز نشسته کار دتیر میکند و عثمان پشان میگوید شجاع خان از عثمان
غور مقید باین سخن نشد تا آنکه بر سکاس سوار شده و قلعه کواریش را
میرفت چون بدروازه میتاپول درآمد دید که در دوکان عثمان خان

است دست سجده شجاعت خان خواست که از عثمان خان در آن
 راه رضوان حوال استصار نماید اما گاه عثمان خان از صعدگان رسته
 زخمی بر شجاع عثمان رود و سلاحداران که بر دور کما سن بودند
 او گرفتند و دیدند که دستی از این است کرده بجای دستی
 مقطوع محکم نموده و بآن دست ناقص مسلمی عربی انداخته
 او را بجا کشتند و سکها سن خان را بر کرده بپزد آوردند
 این خشم بر هیولی جیب او واقع شده بود و دست او چون فوت
 نداشت بویست مال کند شمر بود چون شجاع عثمان زخمی شد
 عثمان خان زبیر عسیدریو و عتوفا در مردم از دور افتاد و سلیم خان
 خرمایت مردم بزرگ و اعیان دولت خود را بجهت پرستش نشان
 و خود منخواست که عیادت نماید اما شجاع عثمان مهمی در زند و اوقات
 او این حربت را بر تحریک و اغوای اسلام خان محمود مسکنید
 از بی باکی انجامه ملا خط که دوامد اسلام خان را بخویر نمود
 و گفته دستاد که من بنده غلام پیر ایشان است و در حد
 پیر شما خود را در مردن کشته شدن خود را معاوشینم و بنده
 از این سستی هیچ کس است که اول باید شما اتفاق نموده علم دو
 شما را نصب کرده بودند خیالچه بر بکنان واضح است حالا اگر جان
 سلامت ازین مهلکه بر روزی بکار ایشان خواهد آمد و بنده بخیر
 مضیع منیب و منی خواهد که ایشان را رطله و داند و این مقدم

راه نصیب گشتند و همین ششها و نوازشها موجب شجاعت و
لبندی است و شجاعت خان رکن دولت اسلام خان بود و خصوص
خدمت بسیار داشت اسلام خان که با وجودی که از کلام او و اگر قید
که چه بگوید آن روز تحمل نموده روزی بکر عبادت شجاعت خان
رفته و این فقیر از بعضی دم که به شجاعت خان نسبت تنهایی و اخلاص
داشتند در مجلس او حاضر بودند شنیدند که فتح خان حال در زندان
شجاعت خان که بجز بدقوت نماز نبود و محکب پس سر پنجه او می بود
گرفت چون اسلام خان دید که تنها به سر برده شجاعت خان در آمده
خواست که او را از میان بگیرد و درین باب بمیان بازید و نه شجاعت
که آخر لغب باز خان بهادر کاهشته بود با بیا و انارت مشورت
کرد و بمیان بازید نیز درین امر همه استمان شد و شجاعت خان بن حال
و نفوذ با دیده فتح خان را دوست ما و اما اسباب بکشتن طیار سار
و بعد از نخط اسلام خان را حضرت کرد و صریح گفت که من بعد نصیب
گشتند که بنده ملاحظه میکنند که مبادا حقوق خدمت ضایع شود و علم
دولت که بخل چندین رنج و مشقت بر پا کرده شده یک مرتبه از پا
در آید و بعد از چند روز چون شجاعت خان غسل کرد و مبرت و صدقات
بابل استحقاق تقسیم نموده روزی سوار شده سلام سلام خان
روت اسلام خان صد و یک سو و صد و یک سو فاش به بنده
خان انعام سر مود اما چون شجاعت خان از طرح و وضع در پناه

که این تلفات همچون بقی است آن روز که هر طور که در آن روز منزل
 آمده روز دیگر نوکران خود را گفت ما بر تال باز گردند و مردم شهر
 طایرین کان شد که چون بورت حرکت کردند میخواستند که جایی دیگر منزل کنند
 بعد از آنکه تمام مردم باز گردند سلاح پوشیده گفت تا طبل کوچ بوا
 و سوار شده روبراه سارنگین نهاد اسلام خان از معاینه بچای
 اشفته شده جمعی از رسم تعاقبت نمود و او استعداد لشکر
 خود نیز متوجه سارنگین گردید شجاعت خان بعد وصول سارنگین
 در مقام سامان مردم خود شده و چون شنید که اسلام خان
 مردم خود را تحریک بخاک و جمل نمود و شجاعت خان ولی نعمت
 ولی نعمت زاده من میشود و من مرکز خاک نخواهم کرد و نخواهم گذاشت
 که کسی این را زده بخاک طرح بگذراند و بعد وصول اسلام خان بنوای سارنگین
 از شهر عیان و بسای مردم خود را انداخته کایت با سوار رفت
 اسلام خان لوه را بتصرف در آورده عیسی خان سوار با بیت و وزیر
 سوار در قصبه بین گذاشت که بخواهر صاحب نمود و شجاع خان با وجود
 و استعداد اصلا مضرت بولایت لوه نمیرساند چون اسلام خان
 بجهت یاغیکری نابزبان متوجه لاهور شد و نتان اجالا که محبوب
 اسلام خان و سیر خوانده شجاع خان بود و در خواست کنایان
 شجاع خان نمود و او آمده اسلام خان ملازمت کرد و اسلام خان
 ملازمت کرد و اسلام خان قلم عصور بقیات او کشید و سارنگین

و از بس و بعضی محال دیگر شجاعت خان داده صد یک است
 فاش سار و یک است و افتاد و طشت طلا محبت و بود
 رخصت از رانی و است چون شجاعت خان یکا که رفت و اسلام
 بعد از تنی با جیل طبعی در که نشست و چون امر سلطنت به باد خان
 گرفت چه بواسطه موقع سابق چه بر حسب اسباب تمام و لان
 مالوه با استقلال با و سپرد و او حکومت اصین بر کشته نواحی بود و
 ارجیالا و اسیر و بهای ملک مصطفی سپرد و خود که در پور شش
 یوسف زینی همراه حکیم ابوالفتح و راجه سیریل نامزد کرده بود و هما
 کشته شد و حکومت مانده داشت بهای من بازید سپرد و خود
 ساز ملک پور و گرفت و چون تی درین پنج که نشست سلطنت
 و ملی اختلال پذیرفت و مرگی که در کوشه بود استقلال پذیر یافت و
 شجاعت خان با جیل طبعی در که نشست ایام حکومت شجاعت خان و وارده سال
 بود که باز بهادر بن شجاعت خان بعد از فوت شجاعت خان بازید
 بهر بزرگ او خود را با سار کنپور ساینده تمام چشم و اسباب
 متصرف شد و چون دولت خان ارجیالا بواسطه وقت منزلت
 اسلام خان بزم مردم مغرور و محترم بود و همه بخواه او بودند میان
 بازید جمعی از دلا سار آموزه والده خود را پیش دولت خان ستاد
 تا طریقه مصاحبه در میان آورد و اخلاص را بی باران قرار گرفت که سرکار
 ارجین مند و بعضی محال دیگر را دولت خان متصرف شود و سار کنپور و

و محال خالصه شاختن و سرکار مندی و کوتلی را همه مملو از میان
 متعلق بایستد و سرکار هبله و محال دیگر که در آن بوانی واقع است ملک
 مصطفی قایم شد و دو بعد از تقریر صلح میان بانی و پسر بقصد متوجه
 امین شد و در میان دم سکوت که من بواصله نخواست رسانیدن
 دولت خان مریوم و دولت خان خون گرفته از غدار و غافل بود و بدست
 او کشته گردید و سر او را با زنگ یو در دست داده بر دروازه
 اوخت بداران انگلاد مالوه را متصرف شد و چهره بر گرفت و خود را
 باز بهادر شاه خطاب داد و به تنهین مهات اهنویه متوجه
 رسیدن شد که ملک مصطفی که بزرگ شجاعت و قوت اختصاص داد
 بمقابل آمد و بعد از محاربات شکست یافت و باز بهادر را رسید و مردم
 خود سپرده باز که داشت و انجا چون در صف طایفه میانه بود سلوک کجا
 و نخواه از انجا بوفوق نمی آمد جمعی از سرداران میانه که همراه او بودند
 آنها در پاه انداخته هلاک کرد و خود بکنای آن کرده را می شد و انجا
 بچهار داری وارد داده در جنگ بقتیر کرد و بفتح خان جان باز بهادر
 که سابقا نهمه از احوال او مرقوم گشت نوب رسید و بان در کشت
 باخ کرد و لا سامت صرف شده بار بکنور آمد و بعد از چند کاه بقصد
 تسخیر کراکست متوجه شد و چون بولایت نیکو در آمد رانی درگاه
 که زن راجه کتنکه بود بعد از فوت شوهر خود حکومت کرد و کوند و انرا
 جمع نموده بر سر خاک انداخت و چون بیاد های رانی بانی

از موردی بودند از اطراف و جوانب کسانی مردم دو گرفتند و
باز بهادر سراسیمه و حیران شده راه در پیش گرفت و تمام
او به ست رانی در کاوتی افتاد و مردم خوب انجا ماند و
باز بهادر بجهت خود را بسیار کپیور رسانید در مقام اصلاح
و رحمت سپاه درآمد و چون بجهت بسیار کشیده بود خواست که رود
چند بعثت کند از آن و هر جا که مطرب و معنی بود جمع ساخته تمام رود
شب بعین و عشرت مضرب شد تا آنکه در شش سوره سحر وین
تسع ماه حضرت خلیفه الهی خلد الله افعی العالمین را میل بشهر ماه
در روی آسمان سایه های کرد و داد و هم خان و سیر محمد و صادق خان
فیاض خان شاه محمد قندهاری پسر شش عادل محمد و محبت علی خان
و جمیع دیگر از بنده ما بشهر ماه و حضرت و مودند امرای عالیشان ملک
متواتر متوجه سارنگپور شدند چون در تیب موضع کتیور که کاتب شیخی
سارنگپور است رسیدند باز بهادر از صحبت زنان مغنیه برخواست
بخواب مردان مرد می شد اگر چه افغانان کار کرده خنک
بسیار در خدمت او جمع شده بود اما چون استیصال ابراهیم و بنو
اندک خواب کرده که رخت و آن ملک در تصرف او بود
دولت قاهره درآمد و فیصل این معوکه و باقی حووب مالوه
احوال حضرت خلیفه الهی قاصد علی العالمین به و احسانه و مدد
ایم عمره مقرونه الی یوم الدین شروع و بمیدان ارشاد باز بهادر

زنی بود و بی متی نام که عاشق سر قهر و بود و اشعاری که زبانی
 هندی می گفت و بی متی را داخل مسکن و نصیحت زنان و مجلس
 اهل نعمه تملای غیظ داشت مدت شانزده سال از ملا و مالو و علو
 کرد و بعد از آنکه از مالو و وارموده بکجرات رفته و از کجرات پیش انا که
 حاکم قتلوه کو بهل مهر و چور بود رفت و از آنجا ملازمست حضرت
 خلیفه الهی آمده در سلک بکان مشط گشت و سالها در خدمت
 بود تا و دیعت حیات سپرد و تا امر و این ملک در تصرف حکما
 این دولت او و این است طبقه سلاطین ملا و شیمیر از سینه
 سبع و اربعین و سبع مایه تا سینه چمن و نسیج و سبع مایه و
 و چهل و نه سال مدت حکومت سلاطین اسلام که در ملا و شیمیر بود
 بوده اند از آل طاهر پویشند مانند که ولایت شیمیر و این در تصرف
 بود و از پی بی هم حکومت کردند تا چمن و عشر و سبع مایه که ایام
 راجه سردیو بود و شاه میر نام شخصی که نسبت خود چمن
 درست میکرد که شاه میران طاهران بن کرشاست بن نکروردان
 راجه انهای نسب خود بار جن که یکی از پاندهوان است و جوانان
 در مها ببارت که برآمده حضرت خلیفه الهی رحمت نموده و رزم
 موسوم ساخته اند که کوراست می نموده که نوکر حاجت است
 کرده اعتبار یافت و چون راجه سردیو در گذشت و پسر او راجه
 رنجن حکومت نشست و شاه میر را وزیر خود ساخته و کارخانه

۲۹۱
حکومت ربو گذاشت و اما یغی سپهر خود که حیدر نام داشت با و
تقوی بن نمود و چون راجه رجن فوت کرد راجه اودن که قاضی
او بود از قندهار آمده بحکومت نشست و شاه نیز را که ایلغی حیدر بن
راجه رجن میگرد وکیل خود ساخت و دو پسر او را یکی حبشید و
دیگری علی بن نام داشت اعتبار نموده صاحب اختیار ساخت
و شاه نیز را دو پسر دیگر بود یکی شیر شاه و یکی حسن نام و آنها
صاحب دامیه و حالت بودند چون شاه میر و پسران و غلبه و
استیلا بهم رسانیدند بغیری که راجه اودن دیوار ایشان بکنده
ارامدن بخانه خود منع کرد و شاه میر و پسران تمام رکنان شهر
را متصرف شده اکثر لوگران راجه را از خود ساختند و روزی
فوت غلبه می یافتند و راجه اودن بون ترمی شدند مادرش
سبع اربعین و تسع ماه راجه اودن بود که نشست و زن او کو باد
فایم مقام شد تا با استقلال حکومت نماید و شاه میر بیام
که حیدر بن راجه رجن را حکومت بر دارد و شاه میر تسول این
امر کرده انقیاد نمود و رانی با بشت کربا رفته گرفتار گشت و حیدر
چون اجل آمد سوی صیاد رود و ظاهر شد بعد از آن شاه میر را تسول
قبول کرده اسلام آورد و یک روز و شب بهم بودند و
دیگر شاه او را گرفته معینه ساخت و ولایت را بدو بخشید
که نام خود را سلطان شمس الدین خطاب داد و چون ابتدا